

آنجناب میفرمودند که اگر چه سبب آمدن سیرا گنگار و تقصیر و درست اما ازین برقصه  
 جزایم کبیره مثل زنا و غیره سرگزید بوقوع نیامده که پروردگار بجنایات سید ابراهیم  
 کبار طرآن باز داشته است و فوات آن جامع الکملات بتاریخ نهم ماه ربیع  
 سال یکزار و دویست و هفتاد و ششش بوقوع آمد و قبل از مرگ آنجناب پنج  
 سال بمرض فایح بیمار بماند اگر چه بحالت شدت اینچنین مرض که شد و آن بر  
 همه عالم انهم من الشمس است گرفتار بود لیکن در آنحال هم یکساعت از یاد  
 حق غافل نماند و سبب مبارک در دست و ذکر در دوزبان میبود  
 و در ابتداء مرض تا دو سال از چارپایه برخاسته نماز برپا  
 میگذازد چون بیماری غلبه کرد و از برخاستن و بزرگین آمدن مانع آمد و بعد  
 وضو تا زه نشست بر بالین چارپایه نهاد و نماز ادا می کرد یکسال برین  
 سنوال گذرانید پس بعد چون ضعف سخت در قواسم جسم بوقوع آمد در حالت  
 دراز با اشاره نماز می کرد و غرض در اوست نماز هرگز برگز تو قف و  
 قابل بر او نداشت و بهر حال که می بود بوقت ادا نماز بشماره  
 و از متعلقین خانه وقت نماز معلوم نموده با اوست آن می پرداخت در آن ایام  
 حافظ غلام احمد فرزند میا سگی خود را رخا در که بعد نماز مغرب هر روز بخدمت  
 حاضر آمده سه بار سوره یاسین بخواند و بگوشش حق نبوش رساند پس اویم  
 حافظ غلام احمد هر روز بعد مغرب حاضر میشد و سوره یاسین با او از بلند سخن  
 خوش میخواند بلکه سوره فرعل و سوره ملک بر آن میزد و میخواند  
 ایام و تملقات قبل گاسه میگردید و قبل از وفات بعد روز در سه  
 با وجودیکه آنحضرت طاقت از خود برخاستن و نشستن نداشت از خود بی  
 امداد نمیب برخاست و هر دو پا بر چارپایه بر زمین نهاد و نشست  
 و فرمود که فی الفور این فلک خبیث را که دشمن ما و شماست از خانه بدر کنید  
 و دروازه پلاسند و گویند که باز نیاید و سبب دوسم بار دیگر بزرگان برپا

آورد و انستیم که شیطان بعیم که هذا بعد و مبین در شان اولض الی علی است  
 و بر بالین بر اهل ایمان و دین قبل از مرگ بر اسب حرکت شیطانی برسد  
 بصورت طفلک در چشم حق بین آنحضرت خود را جلوه داده است پس  
 قوسل بکلام آله که جبل المتین ایمان و دین است بسته چند حافظان قرآنرا  
 طلبا ندیم و آنحضرت تشریف آورده بصحبت تمام یک ختم قرآن بخوانند و در  
 حق آنجناب دعای غیر کردند تا آن سوسه شیطانی بکلی مندرست  
 و بوقت نزع هم اگر چه رشتہ سحر و در دست حق پرست بود اما انگشتان بها  
 حسب العادت همچنان در گردش بودند بطوریکه کسی ذکر کند  
 و دانهای سحر را از هم جدا سازد و لبها را مبارک هم در پیش بود  
 و ذکر لاله الله محمد رسول الله بر زبان حق ترجمان جاریست بود و محقق مبارک  
 که حضرت والد ماجد هم را سمیان دل محمد و سید محمد و سام الدین و حافظ  
 غلام احمد و بنده غلام سرور و غلام یاسین شش فرزندان نرینه در دست  
 نیک نتر داشت مگر آنها دل محمد و سام الدین و غلام یاسین و یک دختر  
 خودترین در عمر خود سالی وفات یافتند و منفعت سید محمد و حافظ غلام احمد  
 و بنده احمد و دو دختر در سایه عاطفت آنحضرت پرورش یافتند و از علوم  
 فارسی و عربی بهره ور گشتند آخر منفعت سید محمد اخوت اغری فقیر  
 در حالت سفر که اراده رفتن بی بی و بغداد و حرمین الشریفین داشت  
 در سال یکبار و دو صد و هشتاد و پنج دوم ماه شعبان المکرم بمقام  
 مشتمن کوک در حالت بیماری تب و در نبل رحمت حق پیوست حال از  
 بلاد آن و خواهران فقیر صرف حافظ غلام احمد در کلان و همیشه خورد موجود  
 خدا سلامت و باکرامت داراد و از هر دو همیشه باقی فقر یک با حسن علی  
 بن لطف علی قریشی و ثانی با منفعت صدر الدین بن منفعت احمد بن  
 بن حافظ منقعه محمد بن منفعت رحمت الله که هم جد فقیر است که خدا کردید

فی الحال از اولاد فقیر و برادران و ہمیشگان بر خورداران چسبندگی درین جلال الدین  
 پسران مفتی سید محمد و مظفر دین و مینا الدین و فصیح الدین پسران علی قلمی غلام محمد  
 و سید علی و برکت علی پسران همیشہ کلان و فخر الدین و فریح الدین و امین الدین  
 پسران همیشہ خورد و غلام سید و غلام سفیر و غلام اکبر و محمد انور نور چشمان بنده موجود  
 اللهم سلمهم و طال عمرهم تاریخ وفات قتل گاه

<p>مفتی دین غلام محمد جو از جهان          جان جهان غلام محمد گنوان          ز دل بہ تاریخ مزجیل او          سفر وزیر چون سید محمد          بگور و ج مسافر شد ساغر</p>	<p>پدر و گشت با بکن جان          ایضا جو رفت از جاد و شست          نداشت که خورشید دین محمد          سوی دار البقا خوشحال و خوش</p>	<p>گو نظر سلام بتاریخ طغش          غلام محمد امین محمد          تاریخ و قات مفتی سید محمد          بسال رحلت او دل نذا کرد</p>
<p>شیخ احمد شاه کشمیر کے تازہ بلی قدس سرہ</p>		

از اولیای متاخرین قطب الوقت و غوث زمانہ بود در سلسلہ عالیہ سہروردیہ  
 و قادریہ و نقشبندیہ صاحب حکم و ارشاد بود و ارادت بخدمت شاہ اکبر المشہور  
 داشت تمام روز در ریاضت و شب در عبادت گذرانند و خلق خدا از اقا ایم  
 دراز بخدمت و سے حاضر آمدہ فیض ظاہر سے و باطنی حاصل سے کرد و خواہ  
 و کرامات بے شمار و سے زبان زد خاص و عام ست لقلست کہ شخص  
 بہ تمت گاد کتے ما خود شدہ نزد حاکم کشمیر کہ از طرف ہمارا چون در کشمیر مہاجد  
 و برادرش بطلب دعا سے پاس سے بخدمت شیخ حاضر آمدہ القاسم عانود  
 شیخ ہمسای لال دین ملازم سرکار ہمارا چون حاضر الوقت بود ارشاد کرد کہ در تقدیر این  
 کس سے باید کہ لال دین جواب داد کہ در مقدمہ گاد کتشی حاکم ہند و سفارش احد  
 قبول سے کند فرمود کہ بدر گاہ حکم الحاکمین عرض خواہم کرد و برکت دعا سے  
 بجان روز ما خود از گرفتار سے خلاص یافت و فات آن جامع الکملات  
 در سال کھار و دو صد و ہفتاد و ہفت ہجرت ہست و فرار در کشمیر است از مولف

چون حکم قضای رہانے کرد زمین و ہر طلت احمدہ طغش بہت نظر سلام

بزرگوار حضرت امجد شاه [حضرت مفتی محمد رفیع صاحب] در ذکر سادات العارفات العالمات والکلمات  
الواضعات و احوال بعضی مجانبین و مجاذب کشتیله چهار حصه حصه اول  
در بیان مناقب ازواج مطہرات حضرت سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام  
حصه دوم شتبلہ تشریح حالات نبات و الادراجات حضرت شاه رسالت  
علیہ الصلوٰۃ والسلام حصه سوم مشور احوال دیگر عارفات و صالحات کہ از اہل  
ولایت و کرامت بوده اند حصه چهارم در ذکر بعضی مجانبین و مجاذب بلا  
تقدم و تاخر تاریخ و سال وفات آن حضرات حصه اول در مناقب واج  
مطہرات حضرت سرور کائنات علیہ السلام و الصلوٰۃ منجی مہاد کہ افضل  
النساء العالمین پیش از عہد حضرت شاه رسالت علیہ الصلوٰۃ والسلام مریم بنت  
آن و یقولے خاتون ابن عمران مادر موسی علیہ السلام و مریم مادر عیسی  
علیہ السلام و آسیہ بنت فرام زن فرعون ہستند و بعد از سرور کائنات  
علیہ السلام و الصلوٰۃ حضرت خدیجۃ الکبریٰ و عاتقہ صدیقہ العظمیٰ و  
و فاطمہ الزہراء علیہم السلام افضل النساء العالمین اند کہ احدی  
را از عورات تمام جهان بر ذات بابرکات ایشان فضیلت حاصل نیست  
و آنحضرت علیہ السلام فرمود کہ من ز سنی را نخواستم و هیچ از دختران  
خویش نیز سنی بکسی ندادم بجز آنکہ جبرئیل آمد از پروردگار و مرا بان امر فرمود  
و از کتب نیز صحیح پیوستہ کہ ازواج مطہرات سرور کائنات دوازده بودند کہ  
ایشان از زفاف فرمودہ است و از آنجملہ یازده متفق علیہ اند کہ در حدیث و نزد  
بسیکے مختلف خیمہ کہ زو بج بود سیرہ و اول از ازواج مطہرات بی بی خدیجۃ الکبریٰ  
کہ افضل و اعظم محبوبان حضرت شاه رسالت است کنیت دس ہندست  
و نام پدر دسے خویلدون اسد بن عبدالغریب بن محمد بن کلاب و نسب  
آبائے کرام دسے در قبیلہ بنی اسد اباسے رسول صلی اللہ علیہ وسلم  
سے پیوند و نام والدہ دسے فاطمہ بنت زایدہ بن الامم بنت کہ از

بنی فامرین لوئے بود و اول ز سنے که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام الاکبر  
خواست و سنے بود قبل از خواستگار سنے آن سرور اکبر سنے بے حد کج خواست  
دید بود که آفتاب بے از آسمان در خانه و سنے فرد آمد نور آن از خانه آنس مش  
شده به عالم رسید و در مکه منظمه بیچ خانه نامد الا که بان نور منور گشت و در آن  
زمانیکه در عقد آن سرور در آمد سن مبارکش چهل ساله بود و در عمر آن سرور سبت  
و پنج سال و در سنے سبت شتر یاب بود و اولاد حضرت سرور عالم از و خوران  
و اسپران تمام از لطن عفت آن عقیفه بود و حضرت پیغمبر بر عایت خاطر و سنے  
تایمات و سنے بیچ زن دیگر خواست و اول کسیکه از زمان با اتفاق اول  
مشرف با سلام شد حدیقه بود و قدر آن والا قدر عند اللہ بدین حد بود که در  
جبرئیل علیه السلام بخد مت سیدانام علیه الصلوٰۃ والسلام تشریف آورده بود  
یا رسول اللہ ابن خدیجه است که سنے آید و برانے تو طرفے از طعام می آید  
چون تورا سداور از پروردگار و از من سلام برسان و بشارت ده او را  
بجانه در بشت از یک مرد و از بد مجوف که در آن خانه بیچ از ارسے در سخ  
نبا شد چون حضرت سید البشر سلام از طرف پروردگار جبرئیل تجدیج رسانید  
جواب سلام و دو گانه شکرانه ادا نمود و وفات حضرت خدیجه با قول صحیح  
آنست که تاریخ و هم ماه رمضان سال دهم از بشت حضرت شام ساله بود  
آمد مدت عمر شصت و پنج سال و فرار پرنوار در مقبره مجون مکه مغط سبت  
سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم در مقبره و سنے تشریف می برد و دعای غیر  
سے کرد و بعد رحلت دیر انجیر یاد سنے فرمود از مولف

آن صحیح طیبہ ابلدی حضرت رسول	است ام المؤمنین المطلقه لولا انزلت من السماء لكانت حيا
شده و در سال جنب بخت بود	حضرت زینب رضی اللہ تعالیٰ عنہا

نام پدر و سنے حمزید بن حلت بن عبد اللہ بن عمر بن عبد مناف بن  
ہلال بن عامر است و در رمضان سال سیوم از بخت حضرت شاه رستا

دسے بلڈر عقد نکاح خود آور دہشت ماہ درخانہ رسالت پناہ بماند و دسے  
بجہت رحم و شفقت و کثرت طعام و احساسے کہ برسا کین می داشت بخطاب  
ام الماسکین اشتہار داشت و فوات آن نیک فوات در غرہ زبیح الاول سال  
ہجرام از ہجرت بود و مزار پرانوار در گورستان بقیع است از مولف غنی اللہ عنہ

ترتیب آن زوج بنی محترم | رفت از دنیا بخت شادوم | چون محمد از جان بدر روند  
سال ترحیمش برآمد اسلام | حضرت زینب بنت جحش رضی اللہ تعالیٰ

عنها کینت و سے ام الحکم و نام مادر سے امینہ بنت عبدالمطلب عمہ سید الانام  
علیہ الصلوٰۃ والسلام بود نام اول سے برہ بود و بعد از ان حضرت رسول اور  
باسم زینب موسوم ساخت و در ماہ ذی قعد سال پنجم از ہجرت ایشان  
در عقد خود آور و در خواستگار سے دسے بر آنحضرت آیات مکریمہ  
نیز وارد شدند و سے است کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے اذن نہ  
زینب اشرفیہ بود در حالتیکہ و سے سر بر نہ بود عرض کرد کہ یا رسول اللہ بخلیفہ  
و نکاح و گواہ فرمود کہ اللہ المزوج و جبریل اشاہد و از ان معصومہ مردوست  
کہ روز سے بحضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم عرض کردم کہ مراد و فضیلت  
حاصل است کہ سچ کہ ام را از از و اج تو حاصل نیست یکے آنکہ نکاح  
من در آسمان واقع شدہ دوم آنکہ در کار نکاح من جبریل و کیل بود  
باستماع این معنی آنحضرت فرمود ذالک کذا لک و فوات آن عالیہ جاب  
باقوال صحیح در سال بستم از ہجرت حضرت شاہ رسالت است و مدت عمر  
پنجاہ و سہ سال و حضرت فاروق اکبر عمر سے فضیلت عنہ باجماع اہل بیت  
بر و سے نماز گزار و در بقیع مدفون ساخت و اول زینب سے کہ از از و اج  
مطہرات سرور کائنات بعد و فوات آنحضرت فوت کرد و سے بود رضی اللہ

از مولف | زینب آن معصومہ و زینب | از جہان در جنت اور رفت  
بہت در بیاسال و سن | ہم نجان پاکیزہ از دنیا بر | حضرت سوزہ

از اعداد و محکمہ سال ان چنانچہ  
از اعداد و نظر جان کہ چنانچہ  
بزرگترین جہان پروردگار  
سال پنجابی بنی زینب است  
رضی اللہ عنہا ۱۲

از اعداد و انہی من و انہی  
از اعداد و انہی من و انہی  
بزرگترین جنت کہ سال و  
بہت زینب بنت جحش  
بزرگ و ۱۲

رضی اللہ تعالیٰ عنہا نام ناسی و سے ام الاسود و نام پدر سے  
 زینب بن قیس بن عبد الشمس و نسب سے در نسب سرور کائنات در لوس  
 سے پیوند نام مادر سے بنت قیس بن عمرو بود در مکہ معظمہ با و اہل  
 مسلمان شد و در سال دہم از نبوت بعد از وفات حضرت خدیجہ و پیش از  
 تزویج عائشہ صدیقہ حضرت سرور اکبر سے را در نکاح خود آورد و جس سے  
 چہار حصہ در ہم مقرر ساخت آخر بسبب کبر سنی سے ارادہ طلاق فرمود  
 و آن اشناد آن عقیقہ شبی بر سر راہ حضرت رسالت پناہ بوقتے کہ بخانہ عائشہ  
 صدیقہ تشریف میبرد آمدہ بنشست و رسول اللہ را دریافت و عرض کرد کہ یا رسول  
 اللہ مرا طلاق آمدہ چہ را کہ من هیچ خواستہ و طبع ندارم اما میخواہم کہ فردا سے  
 قیامت باز داج تو محشور شوم و من نوبت مقررہ خود را بعائشہ صدیقہ بخشیدم  
 حضرت شاہ رسالت عرض سے قبول فرمود از ارادہ طلاق در گذشت  
 و فاتیما ان مخدومہ معصومہ در سال بست و در اواخر خلافت فاروق

اکبر عمرت و فرار گوہر بار در حین البقیع از مولف ام اسود زوج و بعد از رسول

آفتاب بن حق بدر الکمال بنت جون ایچان ثبات از ہر آمد عیاشان سال و سال

حضرت صدیقہ سے اللہ تعالیٰ عنہا نام پدر آنجناب

سے بن اخطب بن ثعلبہ بن ثعلینہ و نام مادرش بنت سمول است و بعد فتح  
 جنگ خیبر سے ہمراہ اسپران خیبر در مکہ آمد و حضرت شاہ رسالت علیہ الصلوٰۃ  
 و التحیت از غایت عنایت سے را میخر ساخت کہ از او کند و بقوشش  
 سازد و یا آنکہ اسلام آورد و حضرت رسول او را خواستگار سے نماید  
 آن معصومہ درین ہر دو کلام اسلام را اختیار کرد و گفت کہ آرزو سے اسلام  
 دارم و تصدیق تو از دل کردہ ام پیش از آنکہ دعوت سے کنی و اکنون  
 کہ بمنزل آدم مرا باہودیدہ هیچ حاجت نیست و یا رسول اللہ مرا در میان  
 کفر و اسلام میزنی گردانی و اللہ کہ خدا و رسول خدا جب ترانہ نزد من

ازاری ذمہ خود باستماع این تقریر پذیر حضرت پیغمبر در حق و سے  
و عا سے خیر کرد و دیر ابراس خود نگاہ داشت و از بند بندگی آزاد گردانید  
و همان آزاد سے رامہ نکاح و سے ساخت و در شکر از و اج نظر  
در آورد و وفات آن مخدومہ معصومہ بقول صحیح در سال سے شش ہجری

و فرار گو بہار در جنت البقیع است از مولف **چو محبوبہ شاہ کون و مکان**

سفیر دنیا شدند جنان **بگو اہل تاریخ تریل او** **نفر یاد گرفت پاک از جهان**

حضرت ام حبیبہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا نام پدر و سے اصفیاء

و نام مادر و سے صفیہ بنت ابی العاص بن عمیر بن عبد شمس کہ عمر حضرت

امیر المؤمنین عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ بود و آن معصومہ فرمود کہ قبل از

انقاد نکاح خود با سرور کائنات علیہ السلام و الصلوٰۃ شبے در و اتو دیدم

کہ شخصے با من خطاب میکند یا ام المؤمنین بیدار شدم و تعبیر واقعه خویش

بان نمودم کہ حضرت پیغمبر از خواب خواست پس در زمان ایام حضرت عثمان

و سے را در سائید عالم سے اللہ علیہ وسلم را در آنوقت من شریف

و سے سی و پنج سال بود و در و سے چار صد و بیست و سہ و برو ایامی همانا

در ہم بود و وفات و سے در سال چهل و دوم از ہجرت با قول صحیح سے

سال چهل و یکم ز گفتہ اند و فرار از نوادر جنت البقیع است از مولف

چونکہ ام حبیبہ بی بی **چہ در پرده جان بہفت** **بہفت از کلمہ و ام است**

نیز در جنت بی بی گفت **حضرت حفصہ رضی اللہ عنہا در تنگ**

حضرت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہماست مادر و سے زینب بنت مطہر

بن حبیب بن وہب است و در سال سوم یا دوم از ہجرت حضرت شاہ

رسالت و بیرون عقد نکاح خود آورد و وفات و سے بیست و پنج سال پیش از ولادت

بیوت بود و وفات در سال چهل و پنج یا چهل و بہفت از ہجرت و قبر در

جنت البقیع است از مولف **چون جناب حفصہ زہد مطہر** **از جنان گفت و بخت با مادر**





و بصیحت پیوستہ کہ از حضرت شاه رسالت پرسیدند کہ دوست ترین آدمیان  
 نزد تو کیست فرمود کہ عالیته گفتند از مردان گفت کہ پدر و مسد و آنحضرت بزرگوار  
 خاتون قیامت فاطمہ بیقر بود کہ اسے نورالعیین و دست نیدار سے تو کلمہ  
 را کہ پیغمبر او را دوست دارا گفت لا و بیعت نیدارم یا رسول اللہ فرمود پس دستار  
 عالیته را کہ دوست نیدارم مہن با و را و نقولست کہ حضرت پیغمبر در آنحضرت عالیته  
 فرمود کہ میدانم کہ تو از من گایسے فرمشتند و گایستے رنجیہ میباشے گفت  
 یا رسول اللہ از کجا میدانے فرمود کہ چون خوش باشے قسمے خود سے میگو  
 کہ لا و رب محمد ہر گاہ دشمناک باشے میگوئے لا و رب ابراہیم گفت ہمین  
 یا رسول اللہ و نقولست کہ عالیته صدیقہ شش سالہ بود کہ سیدنا امام علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام اور البعد نکاح خود را آورد و در دست مناسعے بود کہ بہ بنجا دور  
 سے ارزید و بروایتے پانصد درہم و آنحضرت از اقرض نمودہ تسلیم و سے  
 نمودند و وفات حضرت عالیته صدیقہ بہ شب شنبہ ہفتدہم ماہ رمضان سال  
 بہ بنجاہ و بہشت ہجر سے بود و مدت عمر شریف شصت و شش سال و فرار کو بہ بار  
 در بقیع ست و بر جنازہ آن محمد و مہ معصومہ اکثر اہلے مدینہ مشرف شدند و  
 و ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ بر جنازہ فیض اندازہ دے نماز گذارد از مولف

عالیته محبوب ذات احمد	یافت از دنیا ببات تو سال	عائد گو و صل آن لے ترا و
نیز محبوبت سال ارتحال	حضرت میمونہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا	
نام پدر دستہ حارث بن خزیمہ و نام مادر ہند بنت عوف بن زبیر بن عوف		
در سال ہفتم از ہجرت حضرت شاه رسالت و برادر عہد نکاح خویش آورد		
وفات و سے در سال شصت یا شصت و یک از ہجرت شاه نبوت ست		
و فرار از انوار در بقیع واقع شدہ از مولف	چونکہ سہونہ صاحبہ صحت	
دہجنان گشت با ہی ہجر	سال و شش ہجریہ تدبیرا	نیز شد بے نیاز از عالم
حضرت ام سلمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا نام نامے دی		

از امامان اہل بیت  
 علیہ السلام  
 و  
 در کتاب  
 مناقب  
 حضرت  
 زینب  
 علیہا السلام  
 مذکور  
 است  
 کہ  
 حضرت  
 ام  
 سلمہ  
 رضی  
 اللہ  
 عنہا  
 در  
 روز  
 وفات  
 خود  
 فرمود  
 کہ  
 من  
 را  
 در  
 روز  
 وفات  
 خود  
 در  
 بقیع  
 دفن  
 نمودند

بند بنت ابله امیه است و حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم در نایہ شوال سال چهارم از ہجرت سے رابنکل خود در آورد و ہر دسے متکے بود کہ قیمت آن دہ درمے آرزید و آخر نے کہ از اذواج مطہرات ہجرت حق بود دسے بود وفات سے در سیوم ربیع الاول سال شصت و ستہ یا شصت و چار از ہجرت ستہ ابو ہریرہ ہر دسے نماز گزار و دور بقیع مدفون شد و سنین

عمرش ہشتاد و چار سال بود از مولف ام سلمہ ولیہ مقبولہ زوج پاک نبی ہر دو جہان ارشادش ز مہدیہ ہستم نیز محبوبہ آمدست عثمان

حصہ دو مہم شملہ حالات نہات مطہرات و الا در جات حضرت شامیہ الصلوٰۃ والتعمیۃ اگر افضل اکبریات سدر کائنات عند اللہ و عند الرسول حضرت فاطمہ الزہراء بزرگترین عمر حضرت زینب سطا اور ان مقام بہترین سال فاحوال ان طیبہا بقید و ترقیم و احاطہ تحریری آید حضرت رقیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بعد از تولد حضرت

زینب متولد شدہ حضرت شاہ رسالت سے را با میر المومنین عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ عقد نمود و از لطن عفت دسے پسریہ بوجود آمد اما در سن دوسالگی وفات یافت بعد از ان دیگر فرزند شد ولادت دسے پیش از نبوت در سال سے و سیوم از واقعہ قبل بودہ وفات در سال دوم از ہجرت ہو توقع آمد بوقیہ سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم بغزوہ بدر شرفا بردہ بود

و ہر از ہر انوار در بقیع ست از مولف بنت احمد رقیہ صاحبہا رفت زمین ہر بادل پر غم سال تاریخ ادست قلم ہم گورفت سعدہ از عالم

حضرت زینب رضی اللہ تعالیٰ عنہا دسے بزرگترین نہات آن سردر البرکت و مسجد آلت کہ حضرت شاہ رسالت آنرا با پسر خالد سے ابو العاص بن الربیع عقد کردہ بود و بعد ایمان آوردن او باز آن سردر زینب را بہ تجدید نکاح حوالہ دسے کرد و بقوسے دیکر بہمان نکاح باز گردانید و از دسے یک پسرو یک دختر امام نام متولد شد و چون پسر

بعد بلوغ رسیدار دنیا برقت و الله را حضرت امیر المومنین علیه کرم الله وجهه  
 بعد وفات حضرت فاطمه الزهرا بوجوب وصیت آن عقیقه مخدومه بعد نکاح خود  
 در آورد و ولادت با سعادت و سه پیش از نبوت و وفات در سال هشتم از هجرت  
 بوقوع آمد از مولف **جناب بیباک عقیقه معصوم** که در زینب دوش بی بیغ جناب  
 چو شذر در تاریخ طلت کاش **ز دل رسیدن شد دل نیز جهان** **حضرت ام کلثوم**  
**رضی الله تعالی عنهما** بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی الله عنهما  
 متولد شده نام و سه آمد بود و آن سر در علیه الصلوة الملكة لاکبر بعد وفات  
 حضرت رقیه در سال سیوم از هجرت و سه را بعد نکاح امیر المومنین عثمان  
 رضی الله تعالی عنه دادند تا با حضرت عثمان بود آخر در سال نهم از هجرت  
 بر حمت حق پیوست از **ام کلثوم بنت پاک بنی** شذر دنیا بخت الا علی  
 و احمد ایون سغز عالم کرد **گشت تاریخ طلتش پید** **حضرت فاطمه الزهرا**  
**رضی الله تعالی عنهما** افضل و اکرام بنات سرور کائنات است  
 کنیت و سه ام محمد و لقب مبارک طاہر از اکیه و راضیه و مرضیه و بقول است  
 و اگر چه حضرت فاطمه خور و ترین بنات سرور کائنات است اما در محبت و شفقت  
 که آن سرور عالم را با سه بود بیا بچکلس اولاد اجداد بود و حضرت امیر المومنین  
 علیه کرم الله وجهه در سال دوم از هجرت بعد از مراجعت از غزوه بدر و غیر آن وقت  
 نمود در آن وقت فاطمه پانزده ساله یا ششده ساله بودند و سه پسر حسن و حسین و  
 سه دختر زینب و ام کلثوم و رقیه از بطن عصمت و سه بوجود آمدند و حسن و  
 رقیه در طفولیت بر حمت حق پیوست و از زینب که بعد الله هم فرام کلثوم کنیت  
 امیر المومنین عمر فاروق تزوج کرده بود و فرزندی سه پانده و پنجم اولاد بانگی  
 از صلب حضرت حسن حسین است و از حضرت عا لیه صدیقه رضی الله تعالی  
 عنهما پسندند که رسول صلی الله علیه و سلم آنها را میان کرد دست میداد  
 فرمود که فال را گفتند که از مردان گفت که شوهر و سه سه علیه کرم الله وجهه

۲  
 از اعداد جهان علاوه  
 خروج کتبت بن بنیست  
 حاصل شده کرد و ۱۲

۳  
 اعداد و لفظ عالم  
 اعداد و اصل از اولی کنند  
 عدد حاصل شد کرد و ۱۲

انفکست کرد و زنت حضرت علی کرم الله وجهه از حضرت سید عالم رسید  
 که پیامبر رسول الله فاطمه دوست ترست بتو از من یا من از فاطمه حضرت پیغمبر بود  
 که است احب علی منک فانت انحر علی منہا یعنی فاطمه دوست ترست بتو از  
 من یا من و تو دوست ترست بسوی من از دوست ولادت با سعادت  
 حضرت فاطمه الزهراء در سال چهل و یکم از واقعه قبل و پنج سال پیشتر از نبوت  
 واقعه شده وفات آن معصومه در شب سه شنبه بیوم ماه رمضان سال  
 یازده هجری بعد وفات سردر کائنات شش ماه رسد نمود مدت  
 عمر بست دہشت سال بود و فرار پسرانوار در بقیع است و نماز جنازه آن جناب  
 حضرت علی و بقول حضرت عباس رضی الله عنہا گذاردند از اولت

فاطمه خاتون بنت ابی زوجه حاصل علی ماه زود محبوب بودست ذات اقدس از جز آثار پنج میلش بگو لیکن نام از غصه آفاق نیست جلوه گر گردید سال وصل او زنت از دوران علی فاطم سر در آثار پنج تو میلش بگو	نیک سوز نیک شیر نیک خو بعد شش ماه از وفات اجم زین سبب و عیان مالش بود شد ز خویش محبت از زمین حاصل آمد از تالش مویلو گشت مہجور از علی زوج جمیل ارتحال او بگو بے گفتگو	قر چشم شب مصطفی که در خط این جهان پیار سو بناغ روز جزا بست آن جناب ایمین سال و سال اد بگو شد چو از عالم دلیر سید وصل او گفتم با طواری نگو چون از غریزه از علی گردید جا
---	--	--

حصه بیوم مشعر بر حالات دیگر عارفان  
 و صالحان است که اراہل ولایت و کرامت بوده اند  
 حضرت زابده جمہا اللہ تعالیٰ سے کینرک حضرت امیر المومنین فاروق  
 اکبر عمر خلیفہ ثانی سے گونید کہ روز سے بلا زنت حضرت شاہ رسالت  
 علیہ الصلوٰۃ و التیمۃ حاضر آمدہ سلام کرد و فرمود کہ اسے زابده چہ پیش  
 من چہ در میا سے عرض کرد پیامبر رسول اللہ امروز قدرت عجائب از قدر ہنگام  
 قادر حقیقی دیدہ ام فرمود کہ آن چہ است گفت امروز علی الصباح یطلب

ہنرمند صبح اریدم چون پشتارہ ہنرمند بہ بستم و بر سنگی نهادم تا ہنرمند گرم  
 سوار سے دیدم کہ از آسمان بزمین آمد و بزبان سلام گفت و گفت یا زینا  
 را از من سلام گوئی و بگو کہ رضوان خازن بہشت می گوید کہ بشارت  
 ترا با ذکہ بہشت بر آستان تو بسہ وجہ قسمت کردہ اند کہ وسہ حساب بہشت  
 روند بر گرسہ حساب آسان کنند و گرسہ را شفاعت تو بہ بہشتند این  
 بگفت و قصد آسمان کردہ و از میان آسمان باز بمن التفات نمود و مراد  
 کہ آن پشتارہ ہنرمند بر منی تو انستم برداشت گفت یا زایدہ این پشتارہ را  
 بر سنگ بر بگذار کہ این سنگ پشتارہ تو بخانہ تو خواهد رسانید و باز بنگ  
 مخاطب شدہ گفت اسے سنگ این پشتارہ بازایدہ بخانہ عمر رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ برسان فی الحال آن سنگ روان شد و پشتارہ ہنرمند  
 ہی آورد تا بدرخانہ عمر رسید چون پشتارہ از سنگ برداشتہ باز پیش آن  
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم چون این بشنید بر خاست و بازایدہ بدرخانہ  
 عمر کشف این ببرد و اثر آمد و رفت سنگ بدید و فرمود کہ الحمد للہ کہ خدا تعالیٰ  
 مرا از دنیا برون برد تا رضوان مرا با عمر نش است من بشارت نداد  
 حضرت حق زنی را از امت من بدرجہ مریم علیہا السلام رسانید و وفا  
 سے بے زایدہ بسال است و پنجم از ہجرت است از مولیٰ

زایدہ مریم صفت تفت تا	والیہ معصومہ اور زمان	رستا از دنیا جو در خلد ہرینا
یاد سال وصال و نجوا	بے بلج و بے تاج	بے لور و بے حور و بے گوہر
	بے شہباز رخسہ اللہ عنہم اجمعین مشہور	چنین ست کہ این بیبیا ن دختران عقیل بن علی کرم اللہ وجہہ اندو
	تجدید و تفرید یگانہ وقت و روز بد و تقوس مفرد بود سیام و دام	گاستے بعد ماسے و گاسے بعد بازوہ روز طعام سے خوردن چون

واقفہ کر بلا حضرت امام حسینؑ لہجے میں آمدین حضرات در شام بودند  
استماع آن واقفہ متوجہ کر بلا شدند چون در آنجا رسیدن آن واقفہ را  
باختتام آورده بود و حضرت سید الشہداء بشہادت رسیدہ در کار خود حیران  
ماندند کہ یکدام سمت برویم آخر با پاسے غیب روانہ سمت ہندوستان  
شدند و در رسالہ تحفۃ الواصلین تحریر است کہ این حضرات عالم طبرہ داشتند  
لہذا لم یلم یلہر باصحاب و ضمام خود در ہندوستان رسیدہ بیرون شہر لاہور کہ حال  
خوارات پڑا فوارات آنحضرت در آنجاست فروکش شدند و چندے در آنجا  
مانند خلقے بسیار از برکت انفاس زکیات آن مشرف بشرف اسلام و  
ارادت شدند چون ایچہ بقبر ما فرما سے لاہور رسیدہ بر آشفقت و بندگیست  
آن حضرات پس خود را رسانید حکم کرد کہ نزد ایشان رود و بگوید کہ از ملک  
من بیرون روید چون آن پس حاضر خدمت والا در جہت شد مرید گردید و ہما ہما  
ماند و باز نیامد حاکم ازین امر عجایت عجبناک شد و با فواج ہر اہی بار اوہ  
جنگ سوار شد چون نزدیک رسید خبر آمدن دسے بگوش حق نبوشش  
آنحضرت رسیدہ دست بد عابر داشتند و گفتن ایلے ما از زمین امر محفوظ دار  
کہ صورت مردان نامحرم نہ بینیم فرمین را حکم کن کہ ما ایپوشد سے الحال  
زمین بکلم رب العالمین از جا بجا ترقیب و حضرات معصومہ بر وز زمین  
فرو رفتند و شاگردان و غلامان آنحضرت کہ ہمراہ بودند ایشان را را جہت  
بشہادت رسانید و پس خود و ملائز خود برد اما آن ادا دند باز خود را ہما ہما  
رسانید و تاحیات مجاور خوارات عالیات ماند چنانچہ تا حال مجاوران  
خوارات خود را از اولاد پس حاکم لاہور میگویانند و نامش شیخ جمال  
بیان سے گفت کہ بعد از ارادت حضرت نبی بی بی باج اورا نام جمال  
موسوم ساخت و نیز در رسالہ تحفۃ الواصلین مذکور است کہ شخصی از این قوم  
کہ در زمانہ خود یگانہ وقت بود و بندگیست حضرات بی بی سے حاضر شد

و دعویٰ کر کے کہ من علم غیب، میدانم، آئندہ دیکھنا، خبر می دهم، باخادمان  
 حضرات بحث آغاز ہوا، چون اینجہر گوش راستی بیوش بے صاحب  
 کلان رید طعام پختہ کر دستاقران دیکھنا، لطلب فرمود مجلس عالی تریب داد  
 چون طعام حاضر آمد پیش یک یک کس از حاضرین انواع طعام لذیذ بہادند پیش  
 نجومی طبقے از طعام کہ بریران طعام عمدتہ بالاسے آن نان خشک، بالاسے  
 آن کچھ سے خام و خشک بود، نہادند این سبب معلوم نمیشد کہ زیر این کچھ سے  
 طعام پختہ ہم بہت یا نہ چون دیگر حاضرین دست طعام پر دند، نجومی سبب  
 خاصے طعام کہ پیش نہادہ بود، تخریباندا، آخر طعام طلب کردار شادند کہ کچھ ہی  
 خشک از بالاسے طعام دور کنند و طعام کہ زیر کچھ سے است با دینور ایند و بگویند  
 کہ چون اینقدر ترا علم نیست کہ زیر کچھ سے چہ بہت است، تو نیز غیب کہ تا صدہا  
 صدہا نے نجومی شرمندہ شدہ، مردگر دیا، بالاسے در قدامت این حضرات  
 شک و شبہے باتے نیست، قہوت بیوستہ، کہ این حضرات از پاکدامنان تہذیبین  
 ہستند، چرا کہ در سمعہ الواعیلین ارقام میفرماید کہ چون خدمت علی گنج بخش ہجری  
 در لاہور تشریف آورد و بیرون شہر توطن گزشت بہر غمتہ بر در پیشبندہ بر فرار  
 حضرات پاکدامنان تشریف بردن و از عبارات و در زہشت متوجہ  
 ماندن و از غایت ادب و لحاظ استورات نزدیک رفتن، معلوم شد  
 کہ عبارات حضرت پاکدامن قبل تشریف آوردن سے حضرت مخدوم و سخا  
 موجود بود، نہادما، اسے جو بے از روسے تخریر احد سے از اہل تصائب  
 بوضوح پیوستہ کہ این حضرات از فلان خاندان ہستند و در فلان سال  
 در فلان سدا، فلان مقام در لاہور تشریف آوردند و در فلان ماہ در  
 فلان سال بر حمت حق پیوستہ بزرگے زیادت و ولایت این حضرات  
 از کتاب تخریر و تذکرہ قطب العالم وغیرہ بوضوح می انجامد کہ بسیار  
 از اولیاسے کبار سفیض باطن اربین بارگاہ عالیجاہ یافتند و حال



فیض عام جاریست کہ صد با اہل حاجات و خواہندہ ہاں سے مراد است ہر  
 ہزار است این حضرات حاضر پیشو بند و مقصد و میر سز و بے بے جلیمان المشہور  
 تدریس از خادمان و فیض یافتگان این بارگاہ فلک بالگاہ مست و فرارش  
 ہم اندرون احاطہ این خانقاہ است بے شعواری بھی رحمۃ اللہ علیہا  
 از کمالات عارفات بود و علم بحد سے داشت کہ در مجلس ششی و ہر روز سے  
 مبارک پر وہ انداشت بہن خوش و عظم مود سے عابدان و عارفان و  
 زاہدان در مجلس سے حاضر میشدند و استفید میکرد و زندگونیہ کہ سے گریہ  
 بسیار سے گفتند کہ اگر یہ بسیار خوف است کہ نا بنیا شوس گفت در دنیا  
 کوشدن از گریہ بسیار مراد دست ترست از کور سے عاقبت و عذاب نزع  
 و کونید کہ چون پیرشد حضرت شیخ فضیل بن عیاض بخدمت سے آمد و طلب  
 دعا کرد گفت اسے فضیل میان تو و خدایتقاسے پیر سے است کہ اگر دعایم  
 مستجاب شود با ستمع این سخن فضیل عیاض فرہ یزد و بہوش افتاد و فات  
 بقول صاحب سنیۃ الاولیاء در سال یکصد و بیفتاد و پنج ہجرت از مولف

حوشعوانہ از در دنیا برشت | شدہ ریب خلد اندر جان | بتاریخ ترجمہ ان نیکذات

قیمت معینہ لغایبہ بخوان | بی بی عقیقۃ العابدۃ رحمۃ اللہ علیہا

حارثہ از اہل بصرہ بود با معاد و حدیہ صحبت داشت و بخوف خدا چندان بگتر  
 کہ چشمش نا بنیاشد گفتند کہ نا بنیاسے بر تو یہ قدر دشوار است گفت محبوب  
 بودن از خدا سے تقاسے از ان دشوار ترست و فات سے باقوال صحیح

در سال یکصد و ہشتاد و ہجرت سے است از مولف | چون عقیقہ از جان پرتا

بغت در جنت لغو با کمال | زندہ دل نیک ست سن کر | عابدہ محمود گو سال سال

حضرت بی بی رابعہ بصرہ سے قدس القدر سر بازار اعظم عارفان  
 متقدمین صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بود و اوصاف حمیدہ ماذلیا و  
 از ان سے کہ در تحریر و تقریر گنجہ بیان عظام و مشایخ ذوالاکرام ہر اصل

مشکلات باطنی نزدوسے حاضر تھیں نہ چنانچہ حضرت سفیان ثوری سے غیر  
 علمائے وائیمہ عظام بخیرت و سے صحبت پریدن مسایل اکثر آمد و رفت  
 داشتند و بہو عظمت و دعاسے سے رغبت داشتند و حضرت رابعہ تمام شب  
 نماز سے کردتا سحر پر پاسے استاد دیکھتے عبادت شبانہ سے ہزار رکعت نماز میبود  
 صاحب تذکرۃ الاولیاء میگوید کہ وقتی رابعہ را غرم حج پیدا آمد و سے بیاد  
 ہنما و دوسے داشت رخت خود بر آن بار کرد چون بیان باوید رسید خبر رابعہ  
 خبر و اہل قافلہ گفتند کہ رخت شما بر میداریم فرمود شما بکار خود بروید کہ من تو کل شما  
 نیامدہ ام پس اہل قافلہ برقتند و سے تنہا ہا نہ مناجات نمود کہ اللہے باو شایا  
 با عورت غریب عاجزہ چین میگذازد ہر اجازہ خود خواند سے باز و در راہ خروا  
 میراند سے و در بیابان تنہا گدا شتے متور مناجات تمام نکرده بود کہ خبر بر خاست  
 و زندہ شد حضرت نبی سے رخت خود بروے ہنما و روان شد تا یک نقطہ  
 رسید و سے میگوید کہ من این مدتے ہاں فرار دیدم کہ میفر و رخت و از سکنتالہا  
 نقل ست کہ پیر رابعہ را چہار دضر بود و سواسے دضر دیگر و سے دضر ہارم  
 از نجات اور رابعہ میگفتند شبے کہ رابعہ متولد شد خانہ پدرش آن مقدار  
 جامہ کفہ ہم نبود کہ رابعہ در آن بپسید و چندان روشن نبود کہ چہرے روشن کند  
 پس زوجہ اش بوسہ گفت کہ ترو فلان ہمسایہ برو و ترو عن چہرا غ طلب کن  
 پیر رابعہ با خدا عمہ رکردہ بود کہ سواسے خدا چہرے از کسیے نطلبہ آخر  
 بحسب ضرورت بدر خانہ ہمسایہ آمد و در بکوفت ہر سچ جواب نیافت کہ بالکاف  
 خانہ در خواب بود ند دل تنگ شدہ باز آمد و بخت رسول صلے اللہ علیہ وسلم  
 را در خواب دید کہ میفرماید کہ اسے شخص دنگ مشو و غم نمود کہ این خبر تو سیدست  
 و شفیو کہ ہفتاد ہزار کشتی است من بشفاعت و سے آہر زیدہ شوند و اگر از افلاس  
 تنگدل ہستی با خدا وان پیش ہیسے ترا و امیر بعبرہ ہر دواز طرف من بر کاغذ  
 بنویس کہ ہر شب صد بار صلوات علی شب جمعہ چہار صد ہلوۃ بر من میفرستاد سے

و باین شب زنده گشته فراموش کرده کفاره آن چهار صد تنی حلال باین مرد  
 برده چهار صد دنیا زده گشت چنان خود آید در راه چون بیدار گشت بگریست  
 در آن نظر محرز کرد و بر او میرا ملکان سبزه خط بدست حاجب پیش او میرفتند  
 امیر چون بدید نه حال شد چهار صد دنیا ریخت و دست فرستاد و در نه روز دنیا  
 ایشان را از سواں علی الله علیه وسلم او ایاد فرمود و بدید که در ایشان شمار کرده  
 و نوویاسه چشم زان شده بنجست پدر را بجه برسد و سر در قدم آورد و افتاد  
 خدمت و تا یکم خدمت ساخت نقلت که وقت راجه در بادیه کعبه آید که با استقبال  
 نه آید گفت مراد البیت میباشد بایت کارس نیست نقلت که چون سلطان  
 ابراهیم بن ادیم قدس سره میخ رفت و در هر قدمی دو رکعت نماز میکرد تا چهارده سال  
 در مایه علم رسید بیت الله را در آنجا ندید گفت سبحان الله مگر چشم من خراب کرده است  
 که بیت الله برانمی بینم تا آواز داد که چشم ترا خطی نیست اما کعبه با استقبال  
 نمایند زنده است که در باین خانه دارد درین اثنا حضرت سلطان دید که راجه می  
 راجه بجا سه نوبت باز آمده گفت اسے راجه ایچہ شورست که در جهان فکندہ است  
 گفت ابراهیم شور در عالم توان فکندہ که چهارده سال درنگ کرده تا آنجا نرسید  
 و شور در جهان افکندے که ابراهیم اینقدر عبادت عظیم نما آورد و در هر گام  
 دو رکعت نماز داد نمود و گفت همچنین است یا راجه چهارده سال در نماز با ویدار قطع  
 کردم گفت تو در نماز قطع کردی و من در نیاز قطع کردم اما چون تو بجا رسیدی  
 خانه را نیافتی و من چون نزدیک رسیدم خانه با استقبال من رفت نقلت  
 که از راجه پرسیدند که خدایرادوست میدارے گفت دارم گفتند شیطان را  
 دشمن میدارے گفت از دوستی دوست چنان استغفرتم که هزار دشمنی  
 دشمن ندارم نقلت که دو کس از مشایخ بزیارت راجه آمدند و گرسنه بودند  
 در دل تصور طعام کردند راجه دونان شبینه پیش ایشان آورد ناگاه سبزه  
 آواز دادونان از نزد ایشان برداشت و بسایل داد هر دو جوان در کار

آنچه بخند که بعد از ساعتی کینه که از دور در آمد و سفره پیران آن آورد و گفت  
 این طعام مزدوم من فرستاده است لاجله آن نامها را شمار کرده بود و بعد  
 پس داد و گفت باز بر که مزدوم تو در شمار غلط کرده است کینه نامها را برداش  
 ت و نزد مزدوم برد و حال واقعه باز نمود خاقون گفت که نه الحقیقت در شمار  
 غلط کرده ام که بست نان فرستاده بود و در نان دیگر بر آن افزود و  
 و بعد دست را بوجه فرستاد و راجه آنرا برگرفت و پیش همانان آورد همان چون طعام  
 خوردند دریافت اینحال کردند گفت که چون شما آمدید دانستیم که گرسنه اند و  
 نان پیش شما نهادم و میدانستم که با اینقدر طعام سیر نخواهد شد چون سلیقه <sup>توان</sup> <sup>دارد</sup>  
 سودا بحق کردم و بوسه دادم و مناجات کردم که خدایا بحسب قول و عهد  
 خود که در قرآن نمودی منخواهم که عوض این چیز بحساب ده چندمین وقت  
 مراد و دنیا بدست من و چون کینه که نذرده نان آورد بحساب ده چند و نان  
 کم بود ازین سبب و ایس کردم که در شمار غلط کرده باشی پس بست نان  
 سالم رسید و بکار شما سرچ کردم لقا است که در سبب نظریان بصره  
 پیش راجه آمدند و گفت است راجه مراد از آنست که زمان را نیست <sup>اشک</sup>  
 آنکه مردان کامل العقل و زنان ناقص العقل بستند چنانچه گویا همه در زبان بود  
 گویا بیک دست دوم زنان ناقص الدین اند و در هر ماست چند در نماز  
 عبادتند سوم آنکه هیچ زن بجز بیخبرست نرسیده است راجه گفت است  
 میگویند لیکن زنان از فضیلت است که مردان نیست اول آنکه زنان از محنت  
 عبادتند و این عیب خاصه مردان است دوم هیچ زن در عوالت نکرده این  
 حرکت و بے ادبی در مردان سرزده است سوم آنکه از مردان لیا  
 و صدیقان و شهیدان از بطون زنان برآمده اند و در گذار ایشان پرورش  
 اقلست که چون راجه ببلوغت رسید پدر و مادرش ببردند و در بصره  
 قحطی عظیم بنیاد خواهران و بے متفرق شدند راجه نیز از بصره برفست

ظالمی اور برگشت و بچند در پیش بفرخت و راجه در خدمت وی سرگرم بود  
 شب راجه در مناجات و خواهم و سے خفته بود ناگهان آواز سے در گوش نوا  
 افتاد بیدار شد راجه را در سجده دید که میگفت الهی تو دانی که بواسطه لمن  
 در موافقت فرمان است اگر کار بدست من بود سے یک ساعت از طاعت تو  
 نیا سود سے اما مرا زیر دست مخلوق سے کرده خدمت سے تیرا مومر این  
 مناجات میگرد و تقدیر از نور بالاست سر سے معلق بود که همه خانه از نور  
 و سے پر نور بود و خواهم چون این دید بر جاست و متفکر گشت و با خود گفت  
 چنین کس را بخدمت خود مشغول نشاید کرد بلکه بار بخدمت سے قیام  
 میاید نمود چون روز شد راجه را بنواخت و آرا نمود گویند که در حالت بیدگی  
 راجه در مطربے افتاده بود باز توبه کرد و در ویرانه ساکن شد و گاه گاه در  
 خدمت حضرت خواجہ حسن بصرے میرفت و تولد و میکرد و اقلست  
 که شبی در صومعه نماز سے کرد شکے در سے اثر کرد در خواب شد از غایت  
 شوق و استغراق بنیاد سے در چشم او برفت و او را بصر نبود و روی در آمد  
 چادرش برگرفت و خواست که بیرون رود راه نیافت چادر باز بد آنجا نهاد  
 و راه یافت دیگر بار چادر برگرفت راه گم کرد و همچنین چند تو بکر از شد از گوشه صومعه  
 آواز سے شنید که اسے عیار خود را رنجہ مدار که از چند سال او خود را بیا بصرے  
 ابلیس کی دزد حقیقے سے طاقت ندارد که گرد او بگرد و در ترا چه مجال چادر  
 بگرس اسے طرار اگر یک دست بیوش سے دست دیگر به شیار سے  
**اقلست** که شیخ حسن بصرے شبی با باران خود پیش راجه شریف میشد  
 راجه بے چراغ بود و ایشان را ضرورت چراغ شد راجه بر سر انگشت خود  
 آغز و تاج از انگشت خود چراغ افروخت **اقلست** که شیخ حسن  
 بصرے راجه را گفت که رغبت شو بهر کسے گفت نکاح بر وجودی باشد  
 اینجا وجود کجاست **اقلست** که چون وفات راجه بصرے نزدیک شد

اکابرین وقت ہر بالین و بودند با ایشان گفت بر خیزید و بر اسے رسولان خدا کا  
 خالے کیند ایشان بر فاستند و برین رفتند آواز سے شیندند یا ایھا النفس  
 المطمئنة ارجعی الے ربک مرضی المرصیة فادخلی فی عبادتی اذلی جنتے  
 باز شیخ آواز سے نیامد اکابران باز ہر بالین و سے رفتند دیدند کہ رحمت حق ہوئے  
 وفات آن عارفہ باقوال صحیح در سال یکصد و ہشتاد و پنج بوقوع آمد و فرار انوار

در لہرہ ست از مولف	بابہ چون بن جان چلہ	رفت دور در بارنت یا بار
سلل تاریخش ز مسکنان کوچ	باز سغودہ بخوان باوقار	بی بی نفسہ رحمتا لہ

فحالی علیہما نام پر دو سے حسن بن زید ست از قدما سے نسای محدث  
 و مقیم مصر بود و منقولست کہ چون امام شافعی بمصر رسید پیش آن عینفہ حدیث  
 سند نمود و چون حضرت امام بر حمت حق پیوست جنازہ امام را بخاند سے برو  
 نماز گزارند و وفات سے لے نفسہ در مادہ رمضان سال دو صد و نہ چہ

و فرار پڑ انوار در مصر ست از مولف	چونکہ موصومہ زبان لفسہ
شہز عالم بخت الاسی	جلش جو زلفظ صدقیہ
	باز وصلش مقدّمہ فرما

فاطمہ نیشاپوریہ قدس سرہا از قدما سے ساہ خراسان و کبار عارفان  
 بود و مجاور مکہ معظمہ گشت و گاہ سے زیارت بیت المقدس ہم میرفت و شیخ  
 بایزید لبطامے قدس سرہ تھا و سے گفتہ فرمودہ ست کہ من در تمام عمر خود  
 یک مرد و یک زن دیدہ ام دان زن فاطمہ نیشاپوریہ ست ذوالنون مصر را  
 رسیدند کہ زین طایفہ کہ بزرگ تر دیدست گفت ز سے بود در مکہ معظمہ و اورا  
 فاطمہ نیشاپوریہ سے میگفتند و در فہم معانی قرآن سخنان بفرمودہ گفت  
 و عرا عجب می آمد وفات سے لے فاطمہ بقول صاحب سفیۃ اللہ لیا در

سال دو صد و بست و سہ ہجرت سے از مولف	شہزادہ دنیا بفر دو سن بن
صوفی والا ولیہ فاطمہ	بہر سال ارحمال آنجناب
نیروصلی ذرا کبر شریکان	باز دل آگاہ جعبہ فاطمہ
	بی بی محفہ قدس لہ

لغاتے سر ہا از کبار ناسے کمالات عارفانہ واصلات عمد خود بود  
 چنانچہ از سرے سقطے رضی اللہ عنہ منقولست کہ فرمود شبی در اضطراب بودم  
 و خوابم نمی آمد و بر اسے رفع اضطراب بیرون آمد و بہ بیمارستان شاہی فرتم  
 کہ اہل بتلار ایہ بیم چون در آنجا رسیدم کینر کے دیدم کہ جمال نیکو داشت و جاہک  
 نیکو پوشیدہ بودے خوش از دیشام جا تم رسید و ہر دو دست و پاشں بند بود  
 چون مرا دید بگریست و اشعار چند بخواند صاحب بیمارستان را پرسیدم کہ این  
 کیست گفت کینر کے بہت دیوانہ شدہ خواہ اش اور بند کردہ فرستادہ  
 چون از کینر کے حالت پرسیدم باز اشعار چند بمضمون توحید معرفت بخواند  
 و استم کہ از عاشقان استے بہت بہ حال ادگریہ کردم گفت اسے سرے  
 گریہ از چہیت گفتم نام من از چہ دانے گفت آنکہ ترا باہیجا آورد و مرا از حال  
 اطلاع داد پس بصاحب بیمارستان گفتم کہ این بخلایں کن اوسے الحال  
 اور اخلاص کرد گفتم حال اہر جا کہ خواہے برد گفت اسے سرے کجا روم  
 مالک حقیقی مرا ملوک دیگر سے ساختہ ست اگر اور اسے شود بروم ورنہ  
 درین بند صبر کنم در ہمین سخن بودم کہ مالک تحفہ ہم در آنجا رسید از صاحب  
 بیمارستان پرسید کہ تحفہ کینر کے من کجاست گفت اندرون ست و شیخ سرے  
 سقطے نزد دوسے ست خورد شد اندرون آمد و بر من سلام گفت و عظیم  
 بید نمود گفتم این کینر کے تو از من بظلم اولیہ بہت بہ گناہ اور مجوس کردہ  
 گفت دیوانہ شدہ ست بخورد و نہ بخوابد و مرا از غایت گریہ نیکزار د کہ خواب  
 و تمام بضاعت من میں کینر کے ست کہ بہ نسبت ہزار روم خریدہ بودم  
 امید سو دادا شتم از جہت کمالیکہ در ہنر مطربے دار در دوسے باشتیا  
 تمام سرد و میگردنا گاہ در گریہ شد و عود لشکست از ان روز دیوانہ شد  
 سرے سقطے فرمود کہ من بخوابہ تحفہ گفتم کہ بہا سے این کینر کے من میدم  
 و زیادت ہم بر آن سے کنم گفت تو مردور دوسے سے بہا اور کجا میدے

گفتم تو همین جا باش تا قیمت آن بودیم بعد از آن گریان گریان در خان فرقت  
 و یکدیگر نیار در خان نداشتیم تمام شب بدرگاه حق تضرع و زاری میکردیم میگفتم  
 ای پروردگار بر بندهاں و آشکارا من عالمی و اعتماد بر عنایت تو دارم  
 و مراد و برودے خواجہ تحفه شریک کن ناگاہ شخصی در من بگفت گفتیم تو  
 گفت یکے از دوستان تو برخاستم و در کتاوم مردے دیدم باہر  
 غلام و شمع افروختہ گفت ای استاد امشب خوابے دیدم کہ  
 آواز داد کہ بیج بدرہ زردار و پیش سرے سقطے بر و افس اور خوش  
 کہ کنیزک تحفه را بخرد و مارا با تحفه نظر عنایتے ست چون این شنیدیم سجدے  
 بجا آوردیم و این زر نقد پیش تو حاضر کردیم پس بدرہ باسے زر بگفتم  
 و در بیمارستان رسیدم صاحب بیمارستان گفت مرحبا یا سرے در آنے  
 و بدان کہ تحفه را نزد خدا تعالی درجہ عالی ست و رتبہ بلند شبانے  
 من آواز داد کہ تحفه از دوستان ماست ہوشدار تا با تکلیفے زبید  
 در این اثنا خواجہ تحفه رسید در حالتیکہ گریان بود گفتم گریہ از حدیت از بچہ قوز  
 گفتے اینک آوردیم و زیادہ از مال بجزار در ہم سو و گت گفت نہ گیرم  
 و تحفه را براہ خدا ازاد کردیم و گواہ باش کہ از ہمہ اموال خود برخاستم کہ  
 امشب از غیب مرا سزانش کردند و بجانب خود خواندند چون آہنیں دید  
 صاحب بیمارستان کہ احمد بن شمسے نام داشت از ہمہ اموال خود برخواست  
 و بحق مشغول شد و تحفه چون آزاد شد جاہما سے کہ در برداشت آورد  
 و پلاسے پوشیدہ راہ خود پیش گرفت ہر چند جستم نیا فتم آخر احمد بن  
 و خواجہ تحفه و من ہر سہ غریبت حج کردیم احمد در راہ بر حمت حق پیوست  
 و من و صاحب تحفه بکہ رسیدیم بروقت طواف آواز مجھے شنیدم  
 کہ ابیات می خواند پیش ذسے رفتیم چون مرادید گفت یا سرے گفتم  
 لبیک تو کہستے کہ خدا بہ تو رحمت کنا و گفت لا الہ الا اللہ بعد از نشا



ناشناختن چہ راست من تجھے ام دیدم کہ نحیف و ضعیف شدہ ہے گفتم کہ فایزہ دیکھ  
کہ از ما تمنا سے کریدے گفت خدا تعالیٰ ہم القرب خود اسن بخشید و اقریب  
خود و جشت داد گفتم این شنی صاحب بیمارستان ہمدان گفت رحمۃ اللہ علیہ اورا  
خدا تعالیٰ چندان از کرمتہا سے خود حصہ داد کہ اسے سب چشم ندیدہ و سب  
گوش نشینہ و ہمسایہ من ست در بہشت گفتم خواہ تو کہ ترا آزاد کردہ سنت  
با من آمدہ ست چون نشیند لہا بجنبا بند و دعا سے پنہا سے کر دد برابر  
کہ بہت یاد و جان بقی تسلیم کرے چون خواہ اور سید مردہ بود مری بہت یاد  
بر جسم کر اور ابرد ارہ دیدم کہ بہت حق پیوستہ ست تجمیر و تکفین آن  
کردم و بجا ک سپردم و این واقعہ در سال دو صد و اسیست و پنج ہجری بمقام

تجدد آن سے اولایت دل بود دعا سے ولیہ محمودہ | حلقش زندہ دل بلکہ خواہ

بہ فرما محب مستغورہ | بی سب ام محمد قدس سرہ والد ماجد

شیخ ابی عبد اللہ خفیف قدس سرہ از کہ اسے قاضیات و صالحات بود  
و سے ایشادات و مکاشفات بسیار ست و ہر اہل سپر خود بسفر حجازت  
فعلت کہ وقتے شیخ عبد اللہ خفیف در عشرہ اخیر رمضان اچای شب  
میکرد تا شب قدر در یاد و بنام پرآید نماز میگذازد و والدہ سے ام محمد اندر  
چہرہ متوجہ شستہ بود ناگاہ انوار شب قدر برایشان ظاہر شدن گرفت آواز  
داد کہ اسے فرزند آنچه تو بایم بطلبے اندرون حجرہ ست شیخ فرود آمد و  
در بیض انوار شب قدر فایز گشت و سر ورق رم والدہ نہاد و وفات

ام محمد در سال صد و دوازده ہجرت از مولف حضرت ام محمد الیمہ

شد چو از دنیا دون بجزا | ارتحال او جو جسم از خرد | گفت دل مستور دل گاہ خوان

بی سب امہ الواحد قدس سرہ نام نامے و سے سید  
و نام پدر حسین بن اسماعیل بود و در علوم فقہ و حدیث و تفسیر  
و فرائض تاسنے نداشت و بخطاب امامہ مخاطب بود و وفات ہجری ۱۰۰۰

رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجرت و مدت عمر او نود سال بود  
 ائمه انوار و لیدر و وقار یافت از دنیا چو با حق تعالی | بادشاه دین بگو تا رخ او  
 قطب در آن بخت آن سال بی بی سبب ائمه الاسلام قدس سرها  
 نام والد بزرگوارش قاسم ابو بکر بن کامل بن خلف است و آن عقیقه شاکر  
 شیخ محمد اسماعیل بصلوات است فضایل و کمالات بسیار داشت شیخ زاهد  
 و بوی علی از کاملین شاگردان و سبب همت و دمس در علوم ظاهر و  
 و باطنی عالمه کامل بود و لا اوت با سعادت است بقول صاحب  
 سفینه الاولیا در سال سه صد و شصت و دو دفاتر در ماه رجب سال  
 سه صد و نود و پنج واقع است از مولف **شبه هفت ولید ام اسلام**  
 که آختم بروی نام **تفصیل** | بتولیدش سلیمه ام اسلام | بگو سه روز قمر سال بریل  
 بی بی میمون و اعطه قدس سرها نام پدر است شاکر  
 حافظ قرآن مجید بود و عظمی فرمود روزی در وعظ گفت جامه کارو  
 و چه حلال باشد در آن کسی گناه نکند و پاره نمی شود دنیا پیرا  
 که در بردارم یافته مادر من است و جیل و هفت سال است که پیشو ششم پاره  
 نمیشود و از شیخ عب الصمد سپران عقیقه منقول است که در خانه مادر بود  
 بود که نزدیک بر افتادن بوالده خود گفتم که این دیوار از سر نو باید ساخت  
 ورنه مسام میشود و والده ام بر پاره کاغذ خیرک نوشت و فرمود که این  
 باین دیوار محکم ساز همچنان کردم بست سال آن دیوار بحال خود ماند بعد  
 از فوت والده بخاطرم رسید که به بیم که در آن پاره کاغذ خیر نوشت است  
 کاغذ را از دیوار جدا ساختیم بجز جدا ساختن دیوار بقناد و فوات آن عقیقه  
 در سال سه صد و نود و پنج هجرت است از مولف **حضرت میمون ان سید اول**  
 رفت از دنیا چو در خلد برین **به سال بحال بحباب** | شد بدان عقل در باطن  
 بی بی ام محمد قدس سرها نام پدرش محمد بن علی بن

عبداللہ است با بن سمون صحبت داشت در صدق و صلاح و در آراستہ نمود  
و در زہد و ریاضت پراستہ ولادت با سعادت و سے در سہ صد و ہفتاد و  
و چار و وفات در چار صد و شصت و مدت عمر شتاد و شش سال و تیر

تذکرہ یک قبر ابن سمون است از مولف حضرت ام محمد ام وین

سالکہ بودست در اہل خدا	طایرہ محبوبہ کامل بگو	سال تولیدش بقول صفیہ
جلتس مقصودہ صدیقہ است	شد بدل از ہاتف نصیبی ندا	بے بی سید صد کجہ

و اعظم قدس سرہا از کبار عرفات و صالحات بود و عمہ حضرت قنبر  
سجائے قطب رہائے غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر جیلانی  
قدس سرہا الغریب است و گویند کہ یکبار در جیلان خشکاسے بوقوع  
مردم بطلب باران بیرون آمدند و دعا کردند باران نبارید آخر جمہ باجتماع  
بخدمت بے بی سید آمدند و درخواست نزول باران کردند و سے  
برخواست و در صحن خانہ خود جا رو ب کرد و گفت خداوند امن جا رو ب کردم  
قواب پاش ہما نوقت ابر پیدا شد و چندان ببارید کہ خلق میراب شد و قاف  
آن سیدہ در سال چہار صد ہفتاد و پنج یا ہفتاد و شش ہجرت از مولف

چون خدیجہ سیدہ باغ و جاہ یافت از دنیا بقرب حق صاف عاشقہ کمر بر کین رحیل او

محرّم حق سیدہ دان تھال بی بے کریمہ مروریہ قدس سرہا

نام پدر سے احمد بن محمد بن بے حاتم است بغایت بزرگ و عالمہ و عالم  
جامع رموز مورسے و معنوسے و علوم ظاہر سے و باطن سے بود و ہفتاد  
درس میگفت وفات سے در سال چہار صد شصت و چار بقول صفیہ  
سفینۃ الاولیاء بقول تذکرۃ النساء در سال چہار صد و ہفتاد و پنج ستار زلف

چون کریمہ مکرمہ اہل کرم	رفت از دنیا بجلد جاودا	شد رحیل را ہدیہ بدلیعہ عارفہ
سرور سال سال او عیانتا	باز زینگیش صیب جنت	پس کی تیرہ صاوتہ کردم بیان

بی بے فاطمہ و اعظم قدس سرہا نام پدر سے محمد بن حسین است

ذکر مجلس سے ہمہ نسا و صالحات حاضر میشدند و بعضی آنم میر سید و وفات

در سال بالنصد و بیت و یک ہجرت از مولف فاطمہ چون جان پریش

رفت با حق یافت در وصا فاطمہ منظور گو تاریخ اد ہم بخوان ہوشوہ سال

فاطمہ بنت نصر بن عطار قدس سرہا سیدہ عالیقدر بود و در

رہد و ریاضت و مجاہدہ مقام بلند و مدارج ارجمند داشت و گویند کہ در علم

خویش خیر نہ مرتبہ از خانہ خود بیرون نیامد و وفات و سہ در سال بالنصد و

و سہ ہجرت از مولف فاطمہ عالمہ کفضل خویش بر ذر دنیا ش بخت خدا

سال وصالش جو چشم بود گفت بگو مشفقہ اولیا بی بی سارہ

قدس سرہا والدہ شیخ نظام الدین ابوالموید بسیار بزرگ و فقیہ بود

و در ریاضت و عبادت بے نظیر لقلست کہ وقتے اساک باران

زد ہلے شد خلق رجوع نمودت شیخ نظام الدین ابوالموید آورد شیخ

برینہ برآمد و پارچہ کہندہ اسنے والدہ خود از بغل برآورد و بروست نهاد

و گفت اسکے ہجرت آنکہ این پارچہ از داسنے ضعیفہ ست کہ ہرگز چشم ناخرا

برا نہ بیفتادہ باران بفرست ہا نوقت ابر پیدا آمد و باران رحمت شروع شد

وفات آن پاکدامنہ در سال ششصد و سہ و ہشت ہجرت و فرار از الو

در دسے متصل مقبرہ خواجہ قطب الدین بختار قدس سرہ ست از مولف

رفت چون رہی جہان فنا گشت در جنب خدا و اسکے گفت تاریخ جلدش سرد

قدس سرہا العالی بی بی فاطمہ سام قدس التدرسہ العزیز

از صالحات و قانات و عارفات زمانہ بود و در وفات سلطان المشایخ

نظام الدین و خلفاسے دسے ذکر او بسیار ست و گویند کہ سلطان المشایخ

در روز فدیے بی فاطمہ سام بسیار مشغول بود سے و شیخ فرید الدین

گنجشکر قدس سرہ میفرمود کہ فاطمہ سام مرد سے ست کہ اور البصورت

زمان فرستادہ اند و آن عقیقہ را با شیخ فرید الدین گنجشکر مشغول الدین

بزرگ برادرش را بطریق بزرگی خواند که بود در اخبار الاخبار تخریب سنت که سلطان  
 نظام الدین فرمود که سبے فاطمه زهرا سبے بود در نهایت حدیث است  
 و کبر سن شده بود و من اورا دیده ام پس عزیز عورتی بود و مہیا حسب  
 حال خود گفتے چنانچه این شعر از ویاد دارم **م** عم عشق طلب کنی بدم جانوا  
 بیرون طلبی وے طبع نشود و وفات بے بے مام در سال ششصد  
 و چهل و نود بھریست و فرار در حوا دے است از مولف جناب طرہ جانوں دوس

یوز دنیا بخت یافت آرا | بسال از حال آن دین | خرد فرمود میر فاطمہ سام

بخی سبے فرسم و الہ فرید الدین گنجشکر قدس اللہ سرہ  
 مدد زمان دستجا با الدعوات بود آنچه از زبان فرمودے بوقوع آمدے  
 صاحب سیر الاولیا و اخبار الاخبار و معارج الولایت میفرماید کہ چون الدین  
 گنجشکر بدینے دراجو دہن آمدہ قرار گرفت شیخ نجیب الدین متوکل بہ نام  
 فرستاد تا والدہ را دراجو دہن بیارد و شیخ نجیب الدین در آنجا رسید و اول  
 را ہمراہ گرفتہ بیامد در اثناء راہ بعین بیابان آن عقیقہ را حاجت آب شد  
 و از سیر آب طلبید شیخ والدہ را زیر درختے بنشانند خود بطلب آب رفت  
 چون بانآمد والدہ را در آنجا ندید متحیر ماند و بہر چند جستجو کرد نیافت ناچار  
 بہر مت گنجشکر آمد و اظهار حال کرد و سیر و طعامها و صدقہ ہا بارواج  
 طلبید و سبے بدرویشان رسانید بعد مدتے شیخ نجیب الدین را باز در آن  
 بیابان اتفاقا گذر افتاد چون زیر آن درخت آمد در دل گذشت کہ درین  
 صحرا بروم و تلاش کنم شاید کہ نشانے یا استخوانے از والدہ خود  
 بیایم بچنان کرد استخوانے چند یافتند جنس استخوان آدمی با خود  
 گفتند کہ این استخوان والدہ من است شہرکے یاد می اورا ہلاک  
 کردہ ہا شد پس آن استخوان ہا را جمع ساخت و در خرطیہ انداخت بعد  
 شیخ فرید الدین و در احوال بیان نمود و فرمود کہ آن خرطیہ را نزد من بیا

بیاورد و در وقت آنکه خردی با کمال خاصه یافت و استخوانی از آن استخوانها پیدا شد  
تیمبر باند و واقعه کم شدگی آن عقیقه که از عجایبات دهر است در سال ششصد و

پیل و سده لیلور آیدار مولف	روزیاریت در فردوس لا	چون انفرید عاصی علیه
پسے تاریخ و صل آن مناسبت	ندار دیلاتا سے ولید	ایضا چونکا ام الفرید معصوم
رفت در بروه بقا بالقد	بهر تاریخ آن وسیه دهر	گفت دل عارفانے الله

لی سبب زلیخا قدس القیامه با العزیزه والده معصومه سلطان المشایخ  
نظام الدین بداد بنی است بسیار بزرگ و صاحب نعمت و عصمت بود  
حضرت سلطان المشایخ فرمود که چون والده مرا همه پیش آمد سبب انجام  
کار آن در خواب دیدم و اختیار بدست او میدادند و هر حاجتی که مرا پیش  
می آمد پیش خالت پاک و س عرض میدادم غالب آن باشد که در کفتمه در نه  
در یک ماه بکفایت میرسد و صاحب جلاله خیار میفرماید که در آن ایام که سلطان  
قطب الدین بن سلطان علاء الدین غلامی با سلطان المشایخ منازعت آغاز کرد  
و گفت که اگر شیخ نظام الدین بفره ماه جانم نخواهد شد سیاست خواهم کرد تا تمام  
این سخن سلطان المشایخ بر فرزند والده خود رفت و گفت بادشاه در اول خود  
بر اوه اینداسن وارد اگر تا غره ماه کار او بکفایت رسد من بر باریت شما نخواهم  
فاز راه ناز و نیاز فرزند از اینچنین سخن بر زبان آورد و بقضای آن شب غره ماه  
سلطان قطب الدین از دست خسر و خان کشته شد و نیز سلطان المشایخ  
میفرماید که غره ماه جادس الاخره در نقل والده من بود شب آن ماه چون  
ماه نو دیده شد در قدم والده سه ناه و تمهیت ماه بها آوردم من فرمود  
که غره آمده سز بر قدم که خواست نهاد و دریا فتم که اقل والده فرید یک رسیده  
حال بر من میفرگشت و گریه من هرگز نیت و گفت که من محمد و سه مراد بسیار  
فرمود که این خواب با ما را خواهد داد و فرمود که شب در خانه شیخ نجیب الدین  
متوکل باش بفرمان والده و در آنجا فرتم آخر شب قریب صبح کنیز کسب

آمد و گفت که بخندم شمارا می طلبد چون رسیدم گفت دوش سینه پر سینه بود  
 و بجواب آن دعه کرده بودم و گفتم دست راست تو کدام است دست راست  
 پیش کرده دست من برگرفت و رو با من کرد و گفتم خداوند این سپهر خود را  
 بتو میسپارد این گفت و جان بحق تسلیم کرد وفات آن عظیمه لغز جادی الاخر  
 سال ششصد و پهل و هشت هجریست و فرار گوهر بار در دس به متصل روضه

شیخ نجیب الدین متوکل است از مولف

رفت از دنیا در آن جناب	نام نامی آن نبی گفته اند	شد ز کجا سال وصل در بیان
رحمت حق بود ذات پاک او	رحلتش گردید از رحمت عیالی	بی سبب او کیا

قدس سر با از صالحات وقت خود بود در دس به سکونت داشت حقا  
 اخبار الاخیار میفرماید که در خلوت اربعین چهل قلنقر با خود بر سر و در  
 حجره بر خود بستن و چون بر ز جهل از حجره بر آمد از آن جمله چند قلنقر باقی بود  
 و سلطان محمد تعلق را بوسه اعتقاد عظیم بود وفات دس در سال ششصد

بنگاه و پنج هجریست از مولف	رفت از دنیا چون در غلدرین	عارف و الا ولیه اولیا
در حال ادو جستم از حرد	حقیقه گشت از صفوان	بی سبب راستی

قدس سر با و والده ماجده شیخ رکن الین ابوالفتح طائفه است  
 و زاده وقت بود راستی و درستی بگاز عصر و حافظ قرآن بود هر روز یک  
 حتم قرآن کرمی و نسبت ارادت بحجر خود شیخ بهار الدین زکریا ملتانی داشت  
 وفات دس در سال ششصد و نود و پنج و فرار پرنور در میان بیرون  
 در دوازده پاکت بر روز چشمنه زیارت دس بسیار خلق جمع میشود و حکم نیست که

مردان اندرون روضه آن عظیمه روزگار مولف

راست بر چون تیر انداز	است محمد و صالحی	سال تریستین حج از من جویا
-----------------------	------------------	---------------------------

عارف کامل بی لاکشیر است قدس سر با از عمر معارف  
 شکر شیرین دس به طبع استمداد داشت در کشف القلوب کشف القیود

و خوارق و کرامت آیتے از آیات آتے بود و ماور و پدرش ہمراہ سلطان رجب  
 در کشمیر زیور اسلام پوشیدند و سجدت بلبل شاہ کشمیر سے کہ مروج اسلام با ابتدا  
 در کشمیر ذات آن والا برکاتت رسیدہ مرید شدند و بے لیل و دوسے  
 نیز بے سانس لگے ہمراہ ماور و پدر اکثر اوقات سجدت سید بلبل شاہ حاضر میشد  
 و آنحضرت او را و خرقہ دے خواند و نظر عنایت بحال دے میگرد و منیر موکر لیل  
 دوسے از کمالات عارفات حق خواهد بود انشا اللہ تعالیٰ چون سجد بلوغ  
 رسید ماور و پدرش نکاح دے لشخصے از اہل اسلام منعقد کردند و دے اگرچہ  
 بظاہر در تعلقات خانگی خود را متعلق میداشت اما در باطن مشغول بیا حق  
 میبود و لحظہ از یاد آتے غافل نمیگردید و حتی الوسع در انحصار حالات خود  
 میکوشید چون جذب و استغراق سجد کمال عاید حال دے گشت متوجہ  
 بانقطاع و انزو اگر دیدہ بحال متعلقین خود و تعلقات خانہ دار سے کہ میر و  
 ازین مہر متعلقین خانہ از و بیگانہ میماندند و شوہر خم عداوت و کینہ وی در دل  
 خود میکاشت لقلست کہ روز سے حضرت بے بے سوئے پر آب بر سر  
 شوریدہ خود برداشته بنجانہ سے آورد شوہرش از پس در رسید بحالت  
 غضب چوبے بر سرش زد چوب بر سبوشست فی الحال سبوشکت و  
 و سفال آن بر زمین بیفتاد و آب سوبو بکلم ربانے ہمجد شدہ بر سر آن عقیقہ کا  
 چون در خانہ رسید بہمان آب بہان کوزہ سے خانہ را پر کرد و باقی را در سہرا  
 انداخت و چشمہ آب در آنجا ظاہر گردید چون این کرامت کہ سے و نوار  
 غلطے از ان مجذوبہ کہ با بوقوع آمد شہر سے عظیم یافت و خلق خدا فوج  
 فوج حاضر خدمت میشد چون از اجتماع کثیر ہرج اوقات شریف دی شد  
 روسے از خلق بر تافت و از کار خانہ دار سے بگلے روگردان شدہ بکار حق  
 پرستی و عبادت و ریاضت مشغول گشت و روز و شب در ویرانہ بی خود  
 و بیگانہ عریان و گریان در باران بے خورد خواب با دل پرچ و آب



بسر می برد و اکثر اوقات در حالت جذب دستفراق اشعار عاشقانه نیز  
 کثیرت گفته و بوجد آمده تا سه روز است و بهوش ماند و از دنیا و اهل  
 بلکه خود هم خبر ندانسته لعل است که روزی بی بی لعل در آن حالت  
 مدبوشته و سکر جذب و استفراق عریان تن در بازار میگشت ناگاه از دور  
 حضرت ویدالدین بلبل شاه کثیرت خطاب گشت نهایت ترسید و گفت  
 مرد آمد مرد آمد تر خود این مرد پوشیدن فرض است و از بازار گرفته در دو کاه  
 نان پزی در آمد و در انور اندرون تور گرم که آتش عظیم در آن مشتعل بود  
 خود را پوشید غوغا خلق بر آمد و همه اهل بازار شور برداشتند که لاله مجذوبه  
 در آتش سوخته شد و خلق کثیر بر سر تنور جمع آمد حضرت بلبل شاه نیز  
 باطلاع این حال بر سر آن اهل کمال شریف آورد و فرمود که اسے لالین  
 چه شور است که در عالم افکنده از تنور بیرون بیاید بکار خود مشغول شو بی  
 با ستمع ارشاد و فی الحال هیچ و سالم از تنور پر آتش بیرون آمد و در کمال  
 کوی دراز در بر و چادر بردوش و قصاص بر سر داشت و عرض نمود که چون  
 شمار دیدم در بازار شریف می آرید و جامه مردی در بر میدارید عریانی  
 خود را از شما پوشیدن واجب دانستم چون جاس محفوظ موجود نبود  
 در تنور آمد و فاست آن جامع الکالات در سال بمقصد و پنجاه و شش  
 هجری در عهد سلطنت سلطان شهاب الدین بادشاه کثیرت بوقوع آمد  
 و کیفیت انتقال آن اهل کمال که درج تواریخ اعلی است نیست که در  
 جائیکه طالع گنج مسجد جامع بجا رسد وقت انتقال آن مجذوبه در  
 اول بجا حاضرین وقت ارشاد کرد که شما همه از پنجا بر وید و مر آنها بگردید  
 چون همه حاضرین برخاستند در صحن تقطاع جسم حضرت و  
 مانند روح بسوس آسمان پرواز کرد و غیر از شعله بر نور که هموار و در  
 بنظر حاضرین بنام <sup>لعل</sup> چون بجای ادا <sup>لعل</sup> جان <sup>لعل</sup> لعل دی مجذوبه عالی مکان

سرو رسالی وصال طرفہ تر | رحمت حق گو محمد و بیجان | اگر چه اشعار ابدار المقبولہ و بزرگا  
 بسیار در صفا و کبایہ شہار میدارند اما یک شعر از ان اشعار بزرگا و تمیاز درج میگردد  
 که خاتے از لطف نیست شعر لاله یوزم گیوم و سوال الا التدر یوزم گیوم یک سستہ  
 سجو ترا دم موجود در تم اد نوعا علی لیل الامکان ہایب وقتیکہ لاله را نمیدم  
 و سواس واروشد چون الا اللہ را نمیدم شک رفت و تسلی گویدید چون  
 سجدہ را گذاشتیم و ساجد و سجدہ را در احوال تصوریدم موجود در ایامہ حالابہرین حال  
 لیل ہوس را شد مکان بر لامکان بی بی فاطمہ سیدہ اگیلاسے  
 قدس شہر ہار و جہ محترمہ حضرت میران محمد شاہ سوج دریا بخار سے لاجور  
 و والدہ ماجدہ سیدہ صفی الدین فرزند دلہند حضرت میران ست و آن غنیفہ از  
 از اولاد امجاد حضرت سادات گیلان سے است و نام والدہ بزرگوارش  
 سید عبد القادر ثالث بن سید عبد الوہاب بن سید محمد بالاپیر گیلان سے است  
 بغایت بزرگ عابدہ و زاہدہ و متقیہ بود خوارق و کرامت و شرافت  
 از پدر و جد خود میراث بہت و بخطاب بی بی کے کلان مخاطب و شہر  
 تقاضا کر فرسے حضرت بی بی کے در دولت خانہ و تشریف داشت  
 و بسبب ہی من الاسباب ردا سے مبارک شکوک شایر دست دینی پرست  
 خود بہت و خواست کہ در آفتاب اندازد تا خشک شود چون در  
 نماز عصر بود پیر تو آفتاب صرف بر فرق درخت کنار کہ در خانہ فیض کا شا  
 بہ پنجاب بود سے نمود بی بی صاحبہ ضرورتاً نزد درخت تشریف آورد  
 و ارشاد کرد کہ اسے درخت می خواہم کہ ردا سے خود بر تو اندازم پس  
 اگر پست شودے کار ردا سے این کار سے کرد و درخت ذی الحال  
 پست شد و حضرت بی بی کے ردا سے خود بردا و انداخت چون در  
 بدستور سر بلند کرد و قطر فیض اشروع دریا از صحن خانقاہ بر آن درخت  
 افتادہ دید کہ ردا سے بی بی صاحبہ بالاسے درخت افتادہ سے

اندیشید که بی بے صاحب خود بالاس درخت برآمد چادر خود بر آن انداخته  
 باشد فی الحال اندرون خانه تشریف آورد و کلمات غضب آمیز گفتن آغازینا  
 حضرت بی بے صاحب تمام یاد کرد و گفت که بر درخت نیامده ام بلکه چون  
 درخت سرسپت کرد چادر خود بر او انداختم فرمود میخواهم که بطوریکه چادر  
 خود را بالاس درخت انداخته باز گیرے حضرت بی بے صاحب باز نزد  
 درخت تشریف برد و گفت اسے درخت می خواهم که رد اسے خود از سر نو  
 باز گیرم سرسپت کن درخت فی الحال سرنگون شد و بی بے صاحب  
 چادر خود باز گرفت موج دریا بمغایب این کرامت غلطی فرمود این تبار  
 که یافتنے گفت ازین دولت موروثی آب است من است وفات آن  
 سید محترم در سال یکزار و شانزده هجرت و فرار پیرانوار در لاهور متصل

روضه عالیہ موج دریا بحار سے است از مولف	شذروینا چون جناب
سر چشمہ جهان شد خاک	عظمی اعظم بود جدا سجا با

بی بے جمال خاتون قدس سرها همیشه غریب حضرت میا میر لاهور  
 و از کبار شناسے عارفات قائمات بود در ترک و بگرد راجه وقت طریقہ  
 فقر از والدہ و جدہ و برادر خود داشت خوارق و کرامت از وسے بطور آمدند  
 صاحب سفینة الاولیا میفرماید کہ وقتے قریب دوسن غلام گندم در نظر  
 بدست مبارک خود انداخته بود ہر روز از ان گندم بیرون سے آورد  
 و بصرف و البتگان و فقر صرف می نمود گندم بحال خود بود تا یکسال کفایت  
 نقلست کہ وقتے ماسے شکار کردہ بخانہ بی بے جمال آوردند بی بی  
 در آنوقت وقت خوش بود چون نظر بر آن ماسے انداخت نور سے  
 در او پدید آمد فرمود کہ این ماسے رنگا ہدارید کہ بمن عظیم وارد چنانچہ  
 مدتی مدید آن ماسے خشک شدہ و البتگان آن عقیقہ نزد خود داشتند  
 و برکات عظیم از ان مشاہدہ کردند وفات بی بے جمال در سال کنیا

و جمال و نبوت است از مولف عارف خان نوشین بی بی بی جمال اوقات او آمد سید و عظمی  
 ارتحال او و جویتم از سرد شدند از دل و کلبه عظمی حصه چهارم در ذکر  
 بعضی مجامین و مجازیب بلا قید تقدم و تاخر تاریخ و  
 سال وفات آنحضرت رحمۃ اللہ علیہم اجمعین میان سرتقا  
 مجذوب رہا نسبت به دو در آن زمان که حضرت گنج شکر و با شکر میگذرانید  
 و سبب آنحضرت بسیار است داشت و اکثر اوقات از خدمت گنج شکر محفوظ  
 گشته و چون حضرت گنج شکر ابد وفات خواہ قطب الدین بختیار ابدی  
 قدس سرہ در وسیلہ اشرفی آوردہ بر سجادہ شیخت قیام پذیر کردید بسیار  
 سرنگام مجذوب بنیز در وسیلہ آمد و بوقتیکہ بر در جہو از خانقاہ برای ادا  
 غم مسجد کرد و بیرون آمد میان سرنگام مجذوب بدو دید و سر در پای آنجناب  
 نهاد و گریہ آغاز کرد و گفت در خطہ ہائے ہا بوسے مشرف میشدم در اینجا  
 بسبب هجوم خلق زیارت نصیب نمیکرد و نمیگذاردند کہ زیارت مشرف  
 شوم شیخ رحمن او مخزون ساخت و بعد آداس نماز بہ ہر اسے آن مجذوب  
 روانہ سمت ہائے ش وفات و سے در سال شمشد و پیل ہشتم

تخریفات از مولف	سرنگام جادب جذب آہی کہ در شش طائر خلد برین است
چو جیتم از خرد سال	ندا آمد کہ عاشق طلب بن

رحمۃ اللہ علیہ دیوار بود اہل حال و صاحب تصرف اول بشر  
 اسلام مشرف شد بعد از ان بخدمت شیخ علا الدین ابو دہبی میر حضرت  
 فرید الدین گنج شکر قدس سرہم افتاد و از غایت جذب عشق مجذوب شد  
 و تمام عمر در خدمت پیر و شکر میسر برد و عادتش آن بود کہ بعضی اوقات  
 تا ماہ و ہفتہ با پیر خورد و ننویسد و وقتہا بوسے کہ چند  
 طعام قر و بردے و شکہا آب نوشیدے و قے او را دیدند  
 کہ در انہا چونہ افتادہ است و چونہ خورد و دادا گفتند کہ اینچہ خوردے

که عذرا طعام است گفت چکنم این بد بخت نفس حرص بسیار دارد بنجر خاک  
سینه یگر دووفات و صاحب شجره چندین در سال فقصد و بخت است

بود بر چرخ یقین بدالکمال	شیخ سوہن جاذب ضریب	تحریر میفرماید از روزی
شیخ حسن مجذوب	بس حبیب حاذب آرتقال	شد جو در دو روز آن

رحمة اللہ علیہ از قصبہ رائیے و از اولاد شاه اسلمی بود در سلسلہ سیر  
میکرد و با سلطان سکندر اوست عشق سے باخت گویند که او را  
پنجا بار سلطان درین کرد او از بند غائب شد و در بازار بار بار  
نست سلطان در محل خاص خود داشته بود که یکایک او پیدا شد سلطان  
گفت که بے رحمت ما چرا بجان ما آمدے گفت از براسے آنکه عاشق تو ام  
بیدین تو آمده ام سلطان از عنایت غضب سرش بگرفت و در مهر آتش  
که در پیش داشت نهاد تا یک ساعت سرش در آتش ماند چون برداشت  
اثر از سوختن آتش بوسے نرسیده بود وفات دے در سال ۹۱۴

و محنت و قلب در دلی است از مولف	چون جن مجذوب حسن
گشت در فرسوی جای گیر	بهر سال ارتحال آن دے گفت سرور عاشق صادق

شیخ اردین مجذوب نارنوسے قدس سره  
از مشایخ سیرجانین صاحب خوارق و کرامت ست در نارنول پیوسته و اکبر وقت  
در بازار با بکر دیدے و بهر جا که بنشینتے تا چند روز بر نخاستے و با خود در سخن  
بودی گاهی در گریه و گاهی در خنده و گاهی در تاره زدی و بدلهای انقیاسے  
گفتی ژنده کهنه و چرکین در برداشتے و در دست دیا آہن پوشیدی و در وقت  
کلم یا خطاب چنین گفتے خدا یا بیا و خرابرد و خرابا بنشین غرض کسی را بنام خدا  
خطاب کردے ملا محمد نارنوسے رحمۃ اللہ میفرماید کہ مادر من میگفت کہ تو  
طفلس شیر خوار ہو دے یکبار چنان بیمار شدے کہ امید حیات منقطع  
شد اردین مجذوب از جمله بگذاشت و بہ شخصے گل کوزہ داد و گفت این

در فلان خانہ پیر آنکس گل نزد من آورد و من داد من اور التویر سا ختم و بر با  
 نو پستم حقائق تراصحت داد و بعد صحت پدر تو برنت وال دین از نجات خود  
 آورد تا پیر کے بخور اندا کہ دین گفت خط ایضری و پیڑی ترش پیڑی شیرین پیرش الحال  
 میریج پیغمہ کرد و شکر و جفرا ت حاضر آورد و بر احوال تمام بخورد و نیز ملا محمد نارو  
 میگفت کہ روز سے من چند فلوں مندر کردہ بودم در طلب آل دین بر آدم  
 در اکثر جا ہا ش دیدم بر یا تمہ آگاہ در گاہ شہر در فریاد دیدم کہ شخصی زندہ بر  
 سر کشیدہ افتادہ ست در خاطر من گشت کہ نگردہ ایست چون نزدیک رسیدم  
 زندہ بچید استم کہ زندہ ایست سر از زندہ بر آورد و گفت خدایا بار خدایا  
 چند فلوں کہ نیت کردہ بودم حاضر نمودم دست از زندہ بر آورد و آن فلوں  
 از من بگرفت و گفت خدایا باز کرد کہ اینجا فریاد ایست وفات آل دین بقول  
 صاحب اخبار الاخیار در یازدہم شعبان شب برات بوقت صبح سال ہند  
 و چہل و شش ہجرت و تاریخ وفات او از لفظ مجذوب صادق آید

کرده ست از مولف	آل دین از ہان تخت بزرگ	قدم اندر جان بہادری
چو سال انتقال از ہستم	ز ہاتف شد صدا صوتی سر	میان معروف مجذوب

قدس سرہ مجذوبے در وہلے بود و در مقام خوابہ قطب الدین  
 اختیار در گنبد قدیمی کہ نزدیک مقبرہ شیخ برہان الدین بلخست  
 سکونت داشت و با وجود حالت سکر و جذب در علم تکبیر آیتے بود از  
 آیات آلمے و قیامک شیر شاہ بادشاہ قلندہ دہلے را دیران کرد و از دہلے  
 غایت شد کہ باز بچکس اورانید و تاریخ وفاتش بہ ثبوت نہ پیوستہ  
 اما دیرانے قلندہ دہلے در سال ہند و چہل و ہفت  
 بوقوع آمدہ بود شاہ منصور مجذوب  
 قدس سرہ مجذوبے بود در دیار مند و تصرف  
 صریح و کشف جلے داشت و قیامک ہالیون باور شاہ

توجه بجرات بود کس اینجقدش فرستاد تا فداستے درین باب گیر چون آن شخص  
 بنجدش رسید تیرے از ترکش آن برگرفت و پیرہاسے او پرکنده باز در ترکش  
 آن شخص فرستاد شاه آمد حال عرض کرد شاه فرمود که ایشان آنست که بار فتح نشود و لشکر  
 میمان لیکن ذات ماسلامت ماند و بجاسے خود باز رسم و شیخ سید  
 عبدالوہاب بخارے میفرمود کہ این شاه منصور مجذوب آب وضوی شاه  
 بکھارے کہ صاحب ولایت برہان پور بود خورده بود اینجالت ازان یا  
 وفات دے در سال ہند و چیل و ہفت ہجرت است از مولف

شاه منصور شد جوار دینا	گفت با وصل ایزد کمال گفت تاریخ طلش سردر
شاه منصور عابد قبول	شیخ علاء الدین مجذوب قدس سرہ

اور شیخ علاء اول بلاول نیز گویند در کشف حال و اطلاع ضمیر آیتے  
 بود ہر کس کہ بنجدش رسید سے البتہ خیرے از حال ماسے الضمیرین برہان  
 آور دے و در او ایل حال در سامانے بود و بعد ازان در دے در طلب  
 بسورد چون ہذب جاذب حقیقی اش بخود کشید در اکر آباد رفت و دہتا ہجرو  
 بانڈ لب دانا کہ سبب نمود کہ است و خوارق مردم را با رجوع افتاد  
 خادمان براسے او کثیر کان میگردید و در خدمت او میگذاشتند و دے  
 بتقصاسے طبیعت بشرے با ایشان میل میکرد و از انہا اولاد نسر  
 بوجود آمد و صاحب اخبار الاخیار میفرماید کہ شیخ زرق اللہ عم بر گوارسن  
 میفرمود کہ دستے بفارقت بعضے از فرزندان خود کہ فائب بودند متروک بود  
 اینجو استم کہ براسے حصول این مطلب تصدق کنتم یا قرآنے بجوانم یا  
 اسمے از اسماسے الہی در دکنم در بہن نزد پیش علاء الدین مجذوب ہجرت  
 تا ہرچیک دے اشارت کند بر آن عمل غایم بگردید کہ مرادید فرمود قرآن عظیم  
 از ہمہ افضل ست فاقر ڈاما قیسر من القرآن پس خواندن قرآن شروع کردم  
 در چند روز بمحصول مطلب ہجرت دے صاحب اخبار الاخیار

در سال نصد و چهل و هفت تحریر فرموده و از ماده علاء الدین مجذوب  
 اخذ کرده است و فرار بر الوارش در اکبر آباد است از مولف  
 شیخ مجذوب حق علاء الدین شد چون او بهر فرزندت باب <sup>۱۲۰</sup> حلقش است باقی است  
 نیز است سید اقطاب <sup>۹۵۴</sup> شیخ حسن بود له مجذوب و بلوس  
 قیاس سره از اولاد بعضی اکابر دله بود از اول نظر مجذوب  
 بر آمده از اوصاف و الطوائف جهان غافل و فارغ افتاده بود و وقت  
 عجیب و حالتی بود داشت اکثر اوقات برهنه بود و آلتها  
 معلوم انتشار کرد و شکلی که غلو کرد در دیوار زده اند و هر چه که یا ستم  
 با قولان و عاقله بین بخشیدی و بعضی از مشایخ وقت او را در خواب دیدند  
 که بخدمت شاه رسالت صلوات الله علیه و سلم حاضرست و آن حضرت از  
 وضو می گفاند بعضی دو ایمان که از ملک منظر می آمدند میگفتند که ما او را در  
 منظر دیده ایم و فات و سه بقول صاحب اخبار الاخبار در سال نصد و  
 و شصت و چارست و قبر در دله است از مولف <sup>۱۲۱</sup> چون از دهر دنیا تسلسل شد  
 بوصول حق حسن محبوب احسن <sup>۱۲۲</sup> عجب تاریخ و صلش جلو گزند <sup>۱۲۳</sup> محبوب له مجذوب حسن  
 سیده شاه ابوالغیث بخار سے مجذوب قدس سره  
 پسر نیک اختر سید حاجی عبدالوهاب بخاری است که ذکر خیرش در مخزن  
 خانوادہ عالیہ سہروردیہ گذشت سکرے کامل و حالتی غالب داشت  
 و در زمانیکہ تحصیل علم کرد سے باطا بعلمان مسبق در س القائل بود  
 و گفته که شاد ایم خواہید خواند و مرا اعتماد بر فرست وقت نیست خدا  
 کہ چه حالت پیش آید و چون لبرعت ہر چه تمام تر بر اکثر کتب متہ اولہ عبور  
 و جذب جادب حقیقی اور البطرف خویش خواند و مجذوب لقلست  
 کہ وقت تمام روزنان در خانہ سے بختہ بود ند تا بہ با گرم شدہ بود  
 و آمد و ہر دو پا بر تا بہ گرم بہا دو تا مدستے استادہ مانید ہرچہ اترا ز سوسے



برای شرفش ظاهر گشت **نقلست** که روزی زیارت مقابر بزرگان  
 نمودنت و گفت ای غیب است فدای من نیز در دست شما می رسم چون بخانه آمد  
 خدیو مگلان را در پیش خود طلبید و گفت براس صاحب خانه خود چه طور خوابید  
 آریست با سه برگردان پس جان روز وفات یافت و احوال وفات وی و رسال

نفسه و شست و بخت **چراست** از مولف  
 سید غیب از جهان چون **بخت** است

شهر و پیشین **ذکر** در **مقال** آنجا  
 شد عیان سید بخاری نیاز

شیخ عبدالقادر ابدال و بلوک قدس سره مرزس بود  
 و جزوب و صاحب مال در بازارها رقص کرد و در هر پاس بند  
 موافق حال خود گفته **نقلست** که روزی روزی بیمار بود گفت مرا در  
 دیار خانه بشانید پس بلخانه او را با چند کس دست در لعل کرده بر زمین  
 و در دیار خانه بشانید و در خانه باز آمدند همان نخله غایت شد و بازار وی  
 اشیای پدید نیامد صاحب اخبار الاخیار میفرماید که عم بزرگوار من شیخ در وقت  
 میفرمود که چون در کجرات رفتم از مردم آنجا ذکر تو را این او بسیار شنیدم  
 او در آنجا کج آنجا دور دست بود گفتند او از آنجا  
 کج رفت که در دست رسید تاریخ وفات در سه بی ثبوت نرسیده

باب **محبذب قدس سره** در جیمه بود بر دروازه فیض انداز  
 ناگاه عالیجاه خوابه معین الدین حسن کهنه افتاده بود و مقامات  
 غریب و تصرفات غیب داشت شیخ خمر هر سو قدس سره میفرمود  
 که در اوایل حال چون زیارت خوابه بزرگ در جیمه رسیدم باین مجذب  
 بجا فریاد خود گفت که میان آمد و مرا از نزدیک نشانده سلاح کنار در کمر  
 داشتیم بگرفت و گفت که این چیست گفتم این سلاح است و نزد خود داشته  
 سنت این بزرگ علی ان علی و سلم است و مراد و شانه بود و بر او بر آورده  
 شانه سر او در ترا انداخت و شانه ریش را بدست من داد باین اشارت

همان زمان مخلوق شدم و موسی سرور کردم درین اثنا شیخ احمد خب  
 ضریافت که کسیر قاسمی کریم الدین تارک شده در اجیر آمده است او مراد خان  
 همان تیرد میان باین هم در آن مجلس حاضر بود چون طعام حاضر آوردند باین  
 هر یک که زبانی بلخس نواله میداد هر کس از دست او تبرک میگرفت شخصی از  
 میان گفت که کسیر قاسمی کریم الدین همانست این را چرا محروم میگزارید  
 که پیش خود داشت تمام پروا داشت و مراد او گفت هر یک التمه و میان را تمام  
 طبق چون از اجیر با بر خاستم هر کس را میان خزه گفتن آغاز کرد و شیخ یاب  
 من از انروزش نقلست که چون سلطان بهادر شاه گجرات در زمان  
 پشاور دسگه از پدر رنجیده بدیار اجیر آمد اول بزیارت خواجہ رفت اجیر  
 در آن زمان در تحت حکومت نبود بود و بمقام خواجہ تها سے خویش نهاد  
 معبد خود ساخته بودند سلطان محمود در آن نو ذمہ دار کرد اگر کسی  
 تمام بادشاه ساز و مقام خواجہ را از میان قاسمی گم و درین خیال بود  
 که باین مجذوب بدایه خود که شادان نام داشت فریاد زد و گفت شادان  
 شادان شاد باش و تحت بلند بیه که بادشاه است رسیده است بهاشا  
 این سخن را فال گرفت و برگشت چون بادشاه مستدیر اجیر تاخت آورد  
 و آن تمام ملک را بقبضه خود آورد و مقام نورب را از سر نو رونق داد و قاسمی  
 شیخ باین مجذوب با اتفاق اهل اجیر در سال بعد و شصت و نوبت

از مولفین	ازین دنیا چویر زندگی	بجنت یافت با کس باین
بسال ارتحال آن دین	بلو قطب الهدایه باین	بابا کیور مجذوب
<p>           قدس سره نام نامی و سید عبدالغفور و اصل وی از کاسپه            است در ابتدا سے حال طریق سلوک بسیار ورزیده و سفاسه کرده            شهابخانه سفاسه گشت و جهاسے آب پر میگرد و آخر مایل ولی و در            و حالت جذبه نصیب و سگشت و در گوا الیا ماند و ابواب فتوح بر روی         </p>		

و سے مفتوح گشت اکثر احوال در استخراق بود و چون افاق  
 دست میداد اجازت میداد و در غیره از نفس خوب تناول می کرد و از لباس  
 بسته عورت اکتفا می کرد و بنامه های نفیس پیش و آوری و در بر و مان  
 می نشیند و بجانب خودست می ریاند و از مسکرات بوست خشخاش می خورد  
 تا نصف شویانے غلبے حاصل شود و آنساب او بسلسله شاه مدار بود  
 و از اسرار غیب اکثر احوال خبر میداد و وفات و سے بقول صاحب اخبار

در سال ۹۵۰ و بمقتاد و در پیوست و فضلایه متقدمین تاریخ وفات  
 او را کیور خوب یاد کرده اند از مولف **رفت از دنیا بود جلد دوم**  
**ست الفتن عاشق صادق** سال تاریخ وصال آنجا است صادق پال بن سید

میان مونگر مجذوب با رحمة اللہ علیہ در لاهور میباند و از مجذوب  
 وقت بود و نفس مستحکم و جذب قوی داشت صاحب اخبار الاخبار  
 میگوید که شیخ حاجی محمد میفرمود که وقت ما بلاهور فقیم شیخ حسن بود  
 بسبب محبتی که با ما داشت همراه ما بود و در مجلس بالمشیته بود گاه  
 میان مونگر در رسید چون نظرش بر شیخ حسن بود افتاد گفت تو را  
 چرا آمده و ترا باینجا چه تعلق است فی الحال شیخ حسن از آنجا برگشت  
 و باز او را که در لاهور ندید و تا دروازه دلی قرار نگرفت وفات داد

در سال ۹۵۰ و شتاد پیوست از مولف **جناب شیخ مونگر عاشق**  
 چو در خلد معالی با توفیق **هو سال از تخلص محبت سر** عیاشد از معالی پیر تحقیق

**شیخ یوسف مجذوب** در لاهور میباند و سے بلند قاست  
 جسم و همیب و منظم و محفوظ الاوقات بود و دستار بزرگ بر سر می بست  
 صاحب کشف حجاب و اشراق باطن بود و شیخ قطب العالم میفرماید که  
 روزی او را در نخاس لاهور دیدم ایستاده سخنان بلند و اسرار  
 از جند میگفت و بسیار از احوال خفیه بمن ظاهر کرد که غیر عظام

بزان اطلاع نداشت جمعی شاه مجذوب کشمیر سے قدس سرہ  
از کالمین مجاذیب عمد خود در کشف و کرامت آتی از آیات الهی برکت کرده  
خدمت و حاضر شدت فی الفوار زمان فی الفیمر وکے خبر و اوسے دور  
مٹھان دیوانہ وار طلب وکے انداختہ بخوبی نسلے وکے کر دے وکے  
دندان شیخ مخدوم خمرہ کشمیر سے و شیخ بابا داؤد خاک کے قدس الشامیر ہم  
انگریز و کشمیر سے ماند و اکثر اوقات خدمت این ہر دو بزرگوار رفعت و دستا  
طریقیت و حقیقت نگار میکرد و بان ہر دو بزرگوار ہم گاہ گاہ بلا مش و حاش  
تمام نزول سے میر سیدند و بخلوت اشدتہ سخنان نسبت انیر میکردند و وفات  
آن جامع الکمالات بقوال صاحب تواریخ اعظمی در سال ۱۰۵۰ ہجری شبتا  
و یک ہجرت و دے چند ماہ قبل وفات خود از حال فوت شد  
خود خبر داد و ہر کیک نزد وکے میر سید اورا میگفت کہ جینی شاہ دوست  
فلان تاریخ و فلان ماہ از شمار خصت ست مقبرہ عالیہ وکے در کشمیر و مقبرہ  
شیخ یوسف کشمیر سے است از مولف **شیخ جینی شاہ مجذوب** پیدا  
یافت چون با اول بادشاہ و صلح پاکش مستثنی ہو جا **بار دیگر گین بیان**

**شاه بدیع الدین مجذوب کشمیر** المشہور بادوی شاہ  
قدس سرہ ہرست جام محبت و مدہوش شراب عشق بود ام و دنیا  
گر دیدت و با اینرش مردمان اہل دنیا کسے نداشتی و در جو ہر سرما  
در عین برف و باران میدان شہما گذرانیدے و از صدر برف پیچ  
جسم پاکش راہ نمی یافت و سواے یک ز بندے کہ از ان شیر خور  
و غریض ترے بوقوع سے آمد دیگر کسیچ جا مر پوشدے با خود نہ  
ساحب تواریخ اعظمی میفرماید کہ شیخ مادے شاہ از مجذوبان  
قوسے الجذیبہ بود و زبان حق تر جانش حکم شمشیر ہمہ دستے دار قسم  
نیک و بد ہر صہ کہ تھی کسے بزرگان آمد وکے ہمان طور بوقوع آمدے

و با وجود غلبه جذب دسکره ف توحید بر ملا گفته نقیاس زمانه علمای وقت  
 هر چند که در باب دسکره قتل دادند و قوسه انوشیروان حکم کشمیر بسبب است  
 سکره و هیوشی بیاید و رتبه زکریا در پله ازار و سگ نشد و قات دسکره  
 در سال نهمه نو و در ویرانیت و اما حال رعیب و براس ان خاک پاک از سگ  
 پیداست و بر این است که از اهل هند و سبب خاک پاک دسکره و قات و هیوشی

میزور و لیسر امیر سبب از سبب	سده در عشاق مجذوبان حق	شاه بدایع لدین زکریا
رفت از دنیا بود در خلد برین	سال جمال دست سبب	خواجہ و او و مجذوب

کشمیر است قدس سده از مجذوب خدا رسیده کشمیر است جذب و استراق  
 مریوست و بخود سده بر مزاج حق استراق دسکره بی سگ غالب بود و کار خود  
 هم خبر نداشت برزاسه خورد و دلوش هم لاتی حال زسکره نبود باران خود  
 لقمه در دهان خود نمے نهاد و سالها سال خاموش اندمی و باکسے بکلا کشد  
 و اگر سگت از اهل حاجات بنیاست دسکره حاضر آمد سگت از راه کشف جزات  
 دسکره خبر دار شده بدست اشارت سکره بود سگت که آیا مطلب طلب حاصل خواجہ  
 یانے صاحب تاریخ عظمی میفاید که چون در سال یک هزار و بیست و شش مرض  
 و باد کشمیر استیلا یافت خلق کثیر از برنا و پیر بدین مرض نملک بلاک شدند چون  
 هیچ چاره نماند خلق شهر براسے التجاسے دعا بخدست آن مجذوب کبریا  
 حاضر شد فرمود که بهتر است محض شامه اهل کشمیر ما خود را فدا میسازیم این  
 زبان حق تسلیم کرد و عرض طادون از از وزیر از خط کشمیر بالکل دفع شد و قات  
 آن جامع الکالات بقول صاحب تواریخ دوم سده در سال یک هزار و بیست

و شش سبب است از سبب	ز دنیا ی و فی خت سفر	چو آن شخ ز من در مجذوب
تا بحیش کبر و اذ و اعظم	در قطب احسن او و مجذوب	میر محمد یوسف قادر

مجزوب کشمیری قدس سره خلف الصدق خواجہ بزرگ میر نازک  
 کشمیر است بکالات ظاہر سده و باطنے آراسته بود و بعد و قات

ذالذریع گوار میرسندار شاد نشست و چند سبب هدایت خلق مصروف ماند  
بیدار از آن جذب استغراق و زگر و عد هویت لاحق حال و سبب شد و مجذوب  
گر دید وفات و سه در سال کیز اولست مہنت تباریح نهم ماہ محرم الحرام ۱۰۰۰

چون محمد علی ولی عابدی	شایستگی افضل ربانی	سال تاریخ تولدش سردر
سید تاج شاہ نورانی	شاہ مرستی مجذوب قدس سرہ	در کمال

بمقام راج محل می ماند تصرف تیسری کشف صریح داشت و شراب بسیار خورد  
و اشعار تو حیدانه گفت و در سمان و در جہنم تمام داشتی با شاہ ندرت الت  
بنگالے کہ در دعوت بود و از دعوت آن خیر ملک داعرا میکرد عداوت داشت  
و اورا بدگفت از آنکه او طالب بے نسبت و شادانیت التدیگیوید کہ روزی  
در خانہ مادر آمدند روان خانہ پلنگ افتادہ بود و بر دست نشست و گفت چہ  
البتہ سگ شکار سے لبرینگ می نشاند و این تقریر از غایت تو افیع وی بود  
کہ نفس خود را بے سگ تشبیہ داد و از خوارق او بسیار روح معارج الولاہیت است  
بعض اوقات درون آب کہ تحت راج محل است غوطہ زد و چند روز  
آب غایب ماند و بعد از آن بیرون آمد و کاسے از راج محل غوطہ  
زده از مقام بیرون آمد و سال وفات و سبب صاحب معارج الولاہیت  
کہ راقم الحروف راقم اینحال از دوست و بیج کتاب خود نقل کرده و فرار پر انوار  
بہ مقام ہوئی است شاہ وفا مجذوب قدس سرہ از معارج الولاہیت  
نقل است کہ این مجذوب در پینہ زمانہ نفس گیر و حال قوت داشت کہ  
بخدمتش رفتہ بے آنکہ بیان کند از حالش نشان داد و سبب پذیر مرتبہ  
کہ از مردم پینہ آزرده شد بسوختن نفس را ند آتش در پینہ در گرفت شاہ  
فیروز مجذوب مجذوبے در آہ آباد بود بر کہ نفس از سبب پینہ  
شد کہ اوقات بر نہ بود و مقتضای حاجت بشرے ہر چہ  
کہ از بہایم یافتہ بان جمع شد کہ روزی ز سبب فاشہ بہتیارے

چون او را بدین حال دید گفتم میان فیر در انسان از بهایم تبه است اگر شما  
 حاجت داشتی من حاضرم گفتم بر بنه شو که همین جا با تو بر بنه شوم گفتم میان  
 اینجا باز است در گوشه بیاید و حاجت خود را کند ازین سخن در چشم شد  
 و گفتم اس مکاره فیر در خود را پیش مردم رسوا میکند و گو خواهد که او را پیش  
 و لار سو اس است بابو خوشی **رحمة اللہ علیہ** مجذوب مادر زاد بود  
 که در حال بربندی بود و در قصور میر کرد و با جانوران بطور ذوق داشته  
 و با هر که ملاقاتی شد از او طوطی خواستی و سخنانی که در بند گفتمی  
 همچنان شاد بود و دست بر میارست که مالیدت شفا یافتمی **صاحب حاج الولا**  
 میفرماید که شخصی پسر خود بیمار داشت الهیاش بوسه گفت که بابو مجذوب را  
 بچله و بهانه بخانه خود آرد دست بر سر بیمار بمالد و بیمار شفا یابد شوهرش بر ذلت بابو  
 بطوریکه دانست بر در خانه آورد و اما درون خانه زلفت و گفت من بر مرده دست  
 نالم و از دروازه باز گشت بعد چند روز آن کودک بر **لقست** که وقتی فغان  
 داؤد نام از قصور در جاپور رفته بود تا مدتی مدینه خیر از دست نیامد مادرش  
 بابو را نزد خود طلبید و گفت از پسر من داؤد خبر ده گفتم داؤد پسر است با شما  
 رفت بعد از چند روز خبر آمد که داؤد وفات یافت در ولش **محمد مجذوب**  
**رحمة اللہ علیہ** اسماش از سادات لاهور بود از لاهور بر آمده در نظام پوره که وی  
 از دیهات قصور است سکونت گرفت و مجذوب شد اکثر حال بصحرای فتنه و  
 پابریه که دیدی برادرش چند بار قصد کرد که ادرا بلاهور بر نرود چون برادر  
 می نشاند عرابه از رفتن بازمی ماند و نرگادان از جاسی خود قدم برنگزید  
 چون در ولش محمد از عرابه فرود می آمد گادان در رفتار می آمدند و قس از وی  
 پرسیدند که محمد خان افغان از سفر کجاست آمد گفت که در خانه  
 خود است چون معلوم کردند همچنان بود **لقست** که وقتی شخصی که با او  
 عداوت داشت در حالت تنهاسی بر او تازمانه بر داشت تا او را

بزرگ و سب از صورت خود مخلص شد و بصورت دہقانے پیدا آمد ز منہ ہون  
تاریانہ زون باز ماند و پشیمان شد کہ ناحق و ہفاسے رازدہ بودم چون چند قدم  
رفت دید کہ آن شخص در ویش محمد است شیخ مہتا مجذوب نوشاہی  
رحمۃ اللہ علیہ از مریدان خاص حضرت حاجی محمد نوشاہی گنج بخش قادری است  
کہ ذکر فیروزے در مخزن دوم سلسلہ عالیہ قادریہ اعظمیہ مرقوم شدہ است طرفہ  
حالتے غریب و کشف عجیب داشت و اکثر اوقات با حیوانات و طیور تکلم بودے  
و برہ کہ نظر توجہ انداختے مست بادہ است گشتی و دے از غایت جذب مد  
درست فراق میبود و وفات دے در سال یکہ از و یکصد و پانزدہ ہجرت از مرید

شیخ مہتا پیر دین مجذوب	رفت از دنیا بجنبت یافت با	سال تیر جلش چہ ہجرت از خرد
گشت از پانفند اشیر خدا	سید شاہ عبد اللہ مجذوب نوشاہی	

رحمۃ اللہ علیہ از مریدان پاک اعتقاد صاحبے محمد نوشاہی است و انقبہ ان  
حق بود و مدام بخود ماندے صاحب تذکرہ نوشاہی سفر ماید کہ دے فرزند  
از جنہ نواب میر تقی خان است کہ در زمان سلطنت عالیہ سے امیر کہیر بود  
و منصب ہفت ہزارے داشت و قے پنج دست حضرت ادشاہ حاضر آمد  
فے الحال ارادہ ترک دنیا در دلش جا گرفت لیکن بسبب کثرت علایق  
ممکن نبود و در دل اندیشید کہ اگر مجذوب شوم البتہ رہا سے از دنیا دنیایا  
امکان دارد و در آن ایام حضرت نوشاہی بہ عرض خرمین موت بیمار بود کہ شاہ  
عبد اللہ نجیب دست حاضر آمد و ملازمت کرد و از غایت رغب و ترس حضرت شاہ  
رو برد عرض متوانست کہ در چون بیرون رفت رقعہ تحریر کرد و در آن نوشت  
کہ اگر توجہ موجه آسمنا ب مجذوب شوم از بلا سے دنیا و علایق خلاصے  
یا بم حضرت شاہ فرمود کہ اورا بگویند کہ درین ہم نفع خلق اللہ است کہ بکار  
دنیا ہم باشے و بہرہ نیز از علم باطن یابے اورا زمین التجا اور دک خواہش  
من بہین است کہ مجذوب باشم آخر حضرت شاہ یک پارچہ پوشیدے



خود کو زیربان بند سے اور اکیس گونید بوسے دادہ بہ شیخ صدر الدین خلیفہ خود  
 فرمود کہ تا دیر پیرا ہشام پڑھو اور چون بر دریا سے جباب رسید حال سے  
 دیگر کون شہ دست و خیز گشت و حالت استغراق بردے چنان غائب  
 گشت کہ با کسی کار سے نداشت و بہادر بیابا ہا میگشت چون بادشاہ از حال  
 خبردار شد برادرش را منصب تہ ہزار سے داد و نقد براس ہزارہ متعلقا شہ  
 مقرر فرمودہ وفات آن جامع الکملات در سال یکہ زو یکصد و سی و یک

جہلیت از مولف	چو از دنیا بفرود من رفت	جناب شیخ عبداللہ مجذوب
تباریچ و سال آن تہ دین	خود فرمود سید شاہ مجذوب	تا نو مجذوب نوشتاکی

قدس سرہ از باب این قدیم حضرت نوشاہ ست مست و مجذوب بود و در سن  
 از حضرت نوشاہ شنید کہ در بوشت ہم مردمان امر دظلمند بود و احد سے ضا  
 سوا سے حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم نخواہد بود باستماع این معنی  
 تا نو مویذہ خیر کرد و ہمہ جویا سے ریش خود بر آورد و چون حضرت نوشاہ  
 بر حمت حق پوست سے بطرف کوه رہتاس کشریف بر دو در آنجا در کوه  
 دیبا بان سے کردید آخر کو ہستانیان سے رہا شہ تباہ موجود سے مال  
 شہید کرد و وفات سے در سال یکہ زو یکصد و سی و دو جہلیت از مو

ردیافت در فرودس	چو تا نوشاہ حق بین شوق	از سوان سال تہ سلین ہجرت
بگفتا کہ دین شوق	حافظ طاهر کشمیر سے	نوشاہ سے مجذوب

رحمۃ اللہ علیہ صاحب تذکرہ نوشاہ سے میفرماید کہ سے اول از باران  
 و مریدان حضرت ملا شاہ کہ خلیفہ میانیر لاہوری سے است بود چون بحسب تقدیر  
 کشادگی گار سے بنیبت حضرت ملا شاہ شہ سے اعتقاد شدہ ز نار و رگلو  
 و ر سے خود سیاہ نمود و با قلندران بے قید آینخت و جا بجا ہمراہ ایشان  
 میگشت روز سے بحسب اتفاق قلندران براس گدای بر در خانقاہ  
 حضرت نوشاہ عالیجاہ سید نہ حضرت شاہ ہمہ قلندران را غلہ عطا کرد لیکن

بحافظ ظاہر بیچک ندا چون قلندران روانہ شدند ظاہر نیز نا امیدانہ رو برآہنہ  
 حضرت شاہ دل آگاہ آواز داد کہ اسے حافظ ظاہر کجا میرے نزدیک آیا حافظ  
 نام خود بشنید توجہ باندو بردو بر و حاضر آمد حضرت شاہ بجا دے ارشاد کر کہ بھیر  
 زمار سے کہ زیر پر اسن این شخص ست بزرگ و لشکن خادم بر خاست و از زیر پر  
 زمار بر آورد و لشکت بعد از ان حضرت شاہ ظاہر امر مید خود ساخت و بیک  
 آن شہنشاہ کارش تکمیل رسید و جذب و استغراق بدین حد استیلا یافت  
 کہ در صحر اسر ز پا بر مہر گریدے و از جامہ ہا بستر عورت کفایت کردے و خود  
 بسیار بے اختیار از دے بظہور سے آمدند آخر در سال یکہ از دیکہ و سے  
 شش ہجر سے ازین دارنا پامیدار بقرب یزد و اواریہ ست جہہ اللہ تبارک و تعالیٰ

ریحمان فنا بخلد برین	رفت افسوس ظاہر مجذوب	سال تالیف و طبعش ہر ہر
گفت قدوس ظاہر مجذوب	معصوم شاہ مجذوب لاهوری	تالیف و طبعش ہر ہر

مجذوبے بود در لاهور صاحب جذب و عشق و خواہش و لذت کا آگاہ و  
 سحر ہم آفتاب سے و بیہوشینان سخن نموش گفتے و از اوقات در جذب و  
 استغراق ماندہ خاموش ماندے و بکے التفات کردے و از دنیا  
 اہل دنیا مستغنیے ماند و دمام در پیش خویش آتش روشن میداشت و  
 کوچہ کہ حالاً بجا ہے علی معصوم شاہ اشہار دار و سکونت داشت  
 و تا دوازده سال در دہلیہ دروازہ کہ در آنجا شہت آتش بالا پڑا  
 دہلیہ روشن ساخت و چوب دہلیہ از سبقت سلامت ماند شاہدان رویت  
 از حال تا حال در لاهور بسیار کس وجود اند کہ این کرامت دی چشم  
 خود دیدہ ظاہر بسیارند و آن دروازہ تلبیس شاہ معصوم ہا سے بفرست  
 آتش تا حال زیارت گاہ خلق بیت و شیخ و ہاب لدین کہ از رفیقان خود  
 ست ظاہر بسیار ذکر دز سے ضعیفہ قوم ہند پارچہ ڈوپٹہ براس اجرت  
 کشیدے کشیدہ از جاسے نمی آورد چون از پیش دروازہ معصوم شاہ

گشت شیخ برخواست و پاره دودنه از دست آن زن گرفته در آتش  
 انداخت و بسوخت چون فقیر مغلوب الحال آن ضعیفه مالان و گریان بخانه خود  
 روز دیگر آن زن اظهار خیال پیش شخصی نور محمد ناسی مقدم کوبه خود کرد و  
 گفت که از فقر اذال از سر احدی بوقوع نمی آید شاید درین کار هم حکمتی بوده  
 که بوقوع آمده است پس آن زن را همراه خود گرفته بخدمت معصوم شاه حاضر گردید  
 و عرض کرد که یا حق این عاجزه بیوه ایست و پاره بیگانه باید حصول اجرت کشیده  
 کشیده آورده بود و حال که شما آنرا در آتش سوختید این عاجز میکی از اجرت محروم  
 ماند دوم مالک پاره تاوان آن خواهد گرفت باستماع این معصوم شاه  
 مستقیم شد و فرمود که با پاره این عاجزه نسوخته ایم بلکه خواستیم که پاره اش را  
 بعد کشیده حواله دس کنیم این بگفت و آتش را از بالا کاست  
 دور کرده پاره مذکور هیچ و سالم از خاکستر بر آورد و حواله آن زن نمود چون  
 دیدند پاره کشیده شده بود بدین صفت در کار سوزن که گاسه ندریده بودند  
 وفات معصوم شاه در سال یک هزار و دصد و است و یک ست و هزار و انوار

بیرون دروازه لاهور در لاهور است از مولف آن شکر کون مکان معصوم شاه  
 بود دانش طالب عشق سال وصل و چو جسم از خور گفت ای سرور بگو مجذوب عشق

**مستقیم شاه مجذوب لاهوری** فقیر و شهنشیر مجذوب صاحب کبر  
 و جذب و محبت بود و در ادب و ایل کار حجامی کرده چون اراده جذب حقیقی  
 بر آن شد که مستقیم را بر صراط مستقیم آورده بجانب خود کشید حیل برانیت  
 که روزی میان مستقیم براس اصلاح و تزیین سروریش شخصی زیندار  
 بزراعت دس تشرفی بر دو با صلاح استخال نمود که درین اثنا شخصی  
 فقیر و شهنشیر از اتفاقات واردت او شد و گفت ای حجام  
 نسخ کام تشنه ام اگر آب سردی بارسد در این بند نخوانی اجرت یک  
 بیایب مستقیم الحال برخواست و بعلت در در تر رفته و آب سرد

براستی در آورده بود و او فقیر چون آب سرد نوشید گاسه گرم بسوز  
 دشت کرد و بگردنگاه آن شهنشاہ مستقیم استقامت یافت و مدیهوش شده بزرگ  
 بنیتا در مینا را متوجه حال دسے شد و فقیر راه خود پیش گرفت و مستقیم از آن در  
 مست و مجذوب شده راه صحرا پیش گرفت و چند سال در دشت و صحرا  
 بحالت جذب گذراند بعد از آن در موضع فیض پور خورد که از مصافحات  
 لاهور است آنده طرح اقامت انداخت **لقاس** که وقت عطر سکه حاکم  
 فیض پور درخت شیشم عظیم بحکم گران بار از زمین فیض پور قطع کنانیده  
 در لاهور است آورد و در هر چند که مردمان ده هجوم آورده خواستند که خوب را  
 برداشته بر سر ابر بار کنند ممکن نبود درین اثنا میان مستقیم مجذوب بد آنصوب  
 قشر لیف آورده فرمود که اگر همه مردمان دست ازین چوب بردارند من تنها  
 برداشته بر عرابه بار میکنم همه مردمان متعجب شدند بنظر امتحان دست از چوب  
 برداشتند و میان مستقیم است بچوب برده تنها بسهولیت تمام برداشت  
 و بر عرابه نهاد و وفات میان مستقیم در سال یک هزار و دو صد و چهل و چهلست  
 و هزار و فیض پور خورد **از مولف**

زخمان چون بخت الاست  
 یافت جا مستقیم روشندل  
 بهز تاریخ حلت آن شا  
 شد بلا مستقیم روشندل

**تاجی شاه مجذوب لاهور** رحمة اللہ علیہ فقیر مست و  
 مجذوب بود دماغ در گوشه پاس شهر و دیرانه با گردید و در نغان ستاره  
 اکثر کسانے شهر مقتدر و سے بودند و بعض اوقات خوارق و عادات  
 هم از دسے سر بر میزدند و براه کشف از حال غیب نیز خبر داد و سے باز فای  
 مستی و استغراق از خوردن و نوشیدن هم خبر داشت هر گسے که باراد چو  
 آب و نان پیش و سے نهاد سے بخورد سے والا فلامی گویند که وی خبر  
 پیشتر از خرابے سلطنت سکمان خبر داده بود و در میان سال یک هزار و دو صد و  
 چهلست

دیک بچولیت از مولف رفت از دنیا چو در خلد برین  
 شیخ تاجی شاه پیر برهنما

سست بخوابی بگو تاریخ آن نیز عاشق سست کامل بنما **فقیر نظام شاه**

مخدوب رحمۃ اللہ علیہ فقیر سست و مجذوب صاحب حال و ذوق  
 و سکر و استغراق در لاهور سکونت داشت خلق کثیر الاعتقاد کامل بر ولایت  
 و کرامت او پیدا میام در بازار شهر و دیر آنها گشت کردی و گاهی بجای  
 مشنہ ان گشتی و مدام دستی شراب ماندی و دیگر سگارت ہم گاہ کاویل  
 نمودی و در کشف قلبت علم باطن آتی بود و بادنی و اہل دنیا کارے  
 کارے نداشت و آنچه فتوح ریاست بحضورین تقسیم فرمودی **تفکیرت**  
 کہ بزوق کل میرا سنگ و زبر و لیب سنگ و اسلے لاهور علی الصبح کہ رو عید  
 بود نظام شاه مجذوب در لاهور مسجد محلہ سادہ ہوان کہ محلہ راقم الحروف سست  
 تشریف آورد و بحضورین سبی گفت کہ بوری یا ہست کنہ از مسجد بردارید و بید  
 کہبتہ ایندازین کنایہ مردمان دانستند کہ این اشارت مجذوب خاصے از  
 نایت بوقت چاشت این ہنگامہ بوقوع آمد کہ جوہر سنگہ مامون و لیب سنگہ  
 میرا سنگہ ابر لب دریا سے راویے بگشت و خود مدع وزارت شد  
 راقم الحروف یکی حال کشیم خود دیدہ عرض میگذر کہ روز سے مرا حاجت  
 غسل بود علی الصبح از خانہ خود برخاستم و کتاب بدست گرفتم بخدمت  
 مولو سے غلام اللہ صاحب مرحوم و مسجد موران رفتم و ارادہ آن بود  
 کہ ہا بنام غسل کنم و ہا بنام گزارم و بعد نماز خواندن سبق مشغول شوم چون  
 مسجد رسیدم دیدم کہ حضرت نظام شاہ قبل از نماز برداشتی چراغ سبق  
 قاعدہ میخواند خواستم کہ اول سلام بخدمت حضرت اوستا دگفتہ بطرف  
 غسلخانہ روم رو برو سے مخدوم زخم و سلام علیکم گفتم نظام شاہ برضا  
 و یک قفاسے سخت بر پشت من زد و گفت ایچہ بے ادبے است کہ بجات  
 جنب در مسجد درآمدی و رو برو سے اوستا د ایستادہ شدی تو بگرد  
 نے احوال از آنجا برگشتہ غسلخانہ آمدم و بعد غسل و نماز بخدمت اوستا

حاضر شدیم نظام شاہ با نزد من آمد و گفت ای میان ازین بے ادب کی نظر  
از من بوقوع آمد رنجہ نشوید کہ بے اختیار بودم عرض کردم کہ سراسر بید  
ہمین بود کہ یا تم ذمہ آئینہ بے بیچ نیست لقلست کہ چون عملہ اسے بیان  
انگریز در لاہور شد نظام شاہ در گہرستان میاں نے سکونت اختیار کر ڈیا  
براسے خود در آنجا تعمیر ساعت دیگہ بنجیر جو بے کہ در زبان ہندسے اورا کا  
گویند تیار فرودہ در آنجا داشت بہر کسی کہ بحالت سستی غضب فرمودے اورا  
در کاٹھ بند کردے تار در سے تھتے قوم جو گے لگا اکثر در لاہور کدرا پستند  
بحالت سستی در کاٹھ بند کرد و تا دو ساعت او مقید ماند چون رہا شد بعد  
حکام مستیفت شد و احوال کاٹھ بیان نمود حکام لاہور حکم بنام خدا بخش کو تو ال  
جارسے کرد کہ نظام شاہ مدعا نیکو را جواب دے مقدمہ نذر اور عدالت حاضر سازند  
کو تو ال سجدت حاضر آمد و عرض نمود کہ بندہ در تمیل حکم حاکم ناچارست بہر نوع  
شاہ از حاکم خواہد فرودے کہ بایا مایان را در عدالت ظاہرے نفس <sup>المنظور</sup>  
نیست پیش نہ اسے خود خواہم رفت و امشب او اگر مر از خود نخواند فردا <sup>خطا</sup>  
بدست تست بلکہ ما خود برور عدالت خواہم آمد کو تو ال باز پس آمد و دانست  
کہ نظام شاہ دروغ نیکو دید ضرر حسب الاقرار فردا حاضر خواہد کرد و چون شد  
نظام شاہ بر حمت حق پیوست خلق کثیر بر جنازہ فیض اندازہ اش حاضر شدند  
و بہ گورستان میانی مدفون ساختند و این واقعہ در سال یکہ از دو صد و شصت  
و نہ بوقوع آمد رحمۃ اللہ علیہ از مولف عاشق حق نظام شاہ جہا  
چون برت از جہان بحق ہو سال مجددت پیر خوان <sup>۱۱۹۹</sup> ہم بیان سن سال <sup>۱۱۹۱</sup> مست

**مستان شاہ خدوب رحمۃ اللہ علیہ از مجذوبان ملکا**  
در مستان اہل حال تارک الدنیا ششے المراج بود با دنیا و اہل دنیا  
کارے نہ داشت اکثر اوقات سر و پا بہ منہ در بازار اسے لاہور میر سیکر  
و گاسے در خوابہ ہا میگردید و گاہ گاہ در موسم ہر ماہ یک پارچہ شین ہندی

ہوا تیکو میزدے گذرانید گاسے لفظ سوال بزبان سے آورد و ہرچہ کہ مردمان  
 از قسم نقد و خوراک و پوشاک پیشکش میکردند نظر توجہ بدان سے نمود و ہر  
 کسیکے منجاست برداشتیہ بر دو گاسے خود برداشتیہ کہ سے داد  
 و از کسب اکثر کسب کلان اشتغال نمود سے دبر کار گاہ ایشان رفتہ  
 ظروف گلے نہایت عمدہ تیار سے ساخت و از زبان گوہر افشان سخنان  
 آہستہ آہستہ با خود سے کرد کہ در فہم کم سے آمدند و یک سخن وہ وہ بار  
 نکر از میفرمود چون شعلہ گر سنگے مشتعل شد سے برگہا سے درختان خورد  
 و گاسے سہند بار کہ جانور جنگلے خورد تر سے باشد گرفتہ بدست خود و برگ  
 درختان پختے و بے نمک تناول فرمود سے و بر بخت سنگ و اسے لاہور  
 با وجودیکہ مدام گرد سے میگشت و صد بار وہ پیہ نذر سے گذرانید سے ہیج  
 میلے بدان سے فرمود و دشنام ہاسے داد و کرامت و خوارق بسیار اختیار  
 از سے بطور سے آمدند چنانچہ یک مرتبہ از قسم الحمدی از موضع ننگ  
 کہ از مصافقات لاہور سے بسبت لاہور سے آمد چون متصل فرما حضرت  
 اسمعیل محدث رسید و دید کہ استان شاہ در عین راہ بر نہ تن شستہ سے  
 از قسم ہم ہر اذریار در آنجا با ایستاد و درین اثنا و سے از جا خود برخاست  
 و بر چاہ پائے و اتیان و آ کہ متصل فرما شاہ در گاسے سے لطف  
 برد و طرف گلے از چرخ چوب چاہ کہ انرا بہ زبان پنجاب نے ننگوید  
 جدا کردہ آورد و چند خشت جمع کردہ و دیگران تجویز نمود و طرف  
 گلے بالاسے آن ہناد و چند برگ ساگ پالگ از زراعت چا آورد  
 در آن انداخت و چند چوب و خار ہاسے خشک از درخت کرد واقع  
 فرما شاہ اسمعیل جدا کردہ در دیگران ہناد و دستک زد و بگرد دستک  
 زدن آتش در دیگران ہر افر و خشت و دیگر جو شدن گرفت  
 و ہر قسم متوجہ شدہ خشت ہر داشتہ و گفت برو در اینچہ می بنے

در آن حال را نسیم بپشم خود می دید که بستان شاه همه اشیا مطلقه بر او رسیده  
 بنده از جا بجا آورد و آتش از هیچ جا نماند گرفته بود لیکن از هوای و تنگ  
 چنان آتش سوزان پیدا آمد که همه حال مشتعل شد و یک هم همان وقت  
 بچو شد و کشیج و باب الدین لایبورس که از مشفقان اشرف  
 را قلم الحروف است روایت کرده که دست من با دو کس دیگر از دوستان  
 بیرون شهر بر یک کوی نشسته بودیم و اشتهاست طعام غالب بودیم  
 که خبری بخوریم درین اثنا مستان شاه در رسید گفتیم که مستان اشرفی در  
 بیاضیست خواهد خورد ایند باستماع اینست مستان شاه دست بپشت  
 کرد و آن گندمی از غیب بدست آورده حواله ما نمود چون خوردیم رو بود  
 و به بیوت پیوسته که دست امام شاه که نوکر نجیب سکر حاکم لایبورس  
 بسبب من الاسباب در امرت سرخس شد و براس دعای خلاص  
 خود بقیه استجا آورد و فرمود که حال خود بفقیر مستان شاه مجدوب مطلق  
 امام شاه آدم خود نزد مستان شاه در لایبورس شاه دست در لایبورس  
 طعام بخدش حاضر آورد و در دل تصور سوال را می امام شاه نمود مستان  
 متوجه بطعام شده تناول کرد و بعد فراغ بدو انگشت اشارت کرد و دست  
 بست نمود همان روز امام شاه از قید خلاص شد و بر پایه یومیه اش مقرر  
 وفات مستان شاه در سال یکارود و صد و هفتاد و سه بوقوع آمد

از مولف	جو از دنیا بفرودسین	شاهستان حق دیوانه عشق
بسال رحال آن شهردین	بگو حافل ولی مشاه عشق	ایضا سفر کرد در جنت دایم
چو رفت از جهان مستان شاه	تاریخ معجزات آن مست عشق	نحوان و دین ه مستان شاه

خاتمه الكتاب

الحمد لله والمنة کاین مخزن عجیب و خرنیه غریب با مدای عیبی توفیق لایبورس  
 بافتام و مد طس دل با تمام رسید و منظور نظر اسباب و پسند ظاهر



احباب گردید هر چند که فرامی این گنجینه و اجتماع این خزینه کار این کینه نبود  
 بتوجهات حضرات اولیا و امداد شایع علیا دولت این گنج به محنت و زحمت  
 صفت باین مدتی سنج حاصل شد در مدت دو سال در ماه شمال سال یکبار  
 دو صد و پستاد و یک طبعه اقتسام پوشید و حالات بعضی حضرات که در سال  
 یکبار دو صد و پستاد و دو دوسه وفات یافته اند بعد اقتسام کتاب داخل کرده  
 که خالص از لطف بود و بنده به هر غلام سرور مدعی آن نیست که در  
 فن شریانی نظم و قوسه دارد اما چون در دنیا و عقبه وسیله نجات بحساب  
 و ایهب العطایات نداشت و صیران و سرگردان سال کار خود بود بنا بر آن  
 حضرت کائنات علیه السلام و الصلوة و آیمه ذمه در جات و اولیاء و الا  
 را شفیع البحرین و ما دسه المضلین جبل المیتین در دنیا و دین تقوی بود  
 دست ارادت و یقین بدانان حق تو امان ایشان زرد و چند اوقات  
 بعد از آنحضرت صرف نمود و کتابی در احوال آن اهل کمال جمع آورد  
 بدین امید که شاید شش این رود سیاه سرا یا گمراه بر فرشته از غلامان گاه  
 و خادمان اولیا الله بوقوع آید و از کتمین خادمین ایشان بشمار آید  
 بمغفرت رسد فالله الموفق والمعین قطعه تاریخ آغاز و اقتسام کتاب از مولف

کشت پراز عطای ایزد پاک	که خوبه و کج محبوبه
ابتدایش خزینه خوب است	انتهایش خسته است

قطعه تاریخ طبع و شاعری بالمال کنونی سهای شمال خلف راجه  
 جلال مباد و گلشن برین الملو

چو شد طبع این نسخه با جلد ثانی	که امانت خاصان حق شد مویدا
شمال از سر آرد یا گفت سانش	کتاب کلمات مقبول و در حساب

نویسنده

# فہرست مطالب جلد دوم خزینۃ الہدیٰ

ردیف	مطلب	ردیف	مطلب	ردیف	مطلب
۱	مجلس شریف خیر خواہان پورہ	۲۲	مال سید نور الدین ساکب	۱۶	مال شیخ علاء الدین چغتائی
۲	مال شیخ محمد رفیع	۲۳	مال شیخ بہاؤ الدین بکری	۱۷	مال سید میرا سہروردی
۳	مال شیخ علی رود بک	۲۴	مال جمال خندان رود	۱۸	مال شیخ حاجی جریغ بیک
۴	مال شیخ ابو عبد اللہ رفیع	۲۵	مال شیخ نجیب الدین علی	۱۹	مال سید جمال الرحمن الدین
۵	مال شیخ ابو علی کاتب	۲۶	مال شیخ صدر الدین عارف	۲۰	مال محمد و مافی راغبیری
۶	مال ابراہیم احمد سودو	۲۷	مال شیخ حسام الدین بکری	۲۱	مال سید عسکرم الدین
۷	مال ابو ایمن سنارودی	۲۸	مال شیخ غلام الدین عارف	۲۲	مال شیخ کبیر الدین جمیل
۸	مال شیخ موسیٰ	۲۹	مال شیخ سرفراز خان	۲۳	مال سید صدر الدین
۹	مال ابو عثمان تہجدی	۳۰	مال سید طالب الدین بکری	۲۴	مال شیخ سراج الدین
۱۰	مال ابو القاسم کرکابی	۳۱	مال شیخ محمد بنی بکری	۲۵	مال سید ناصر الدین بکری
۱۱	مال شیخ فرخ فرخانی	۳۲	مال شیخ محمد منینی	۲۶	مال سید برکات الدین بکری
۱۲	مال شیخ ابوبالی فارسی	۳۳	مال ظہیر الدین شیرازی	۲۷	مال سید شاہ عالم
۱۳	مال شیخ ابو بکر نساج	۳۴	مال خواجہ کریم سہروردی	۲۸	مال شیخ عبد اللطیف
۱۴	مال شیخ احمد غزالی	۳۵	مال سید بنی سہروردی	۲۹	مال سید کبیر الدین سن
۱۵	مال بدیع القنات بھٹائی	۳۶	مال شیخ احمد مشوق غلام	۳۰	مال سید عبداللہ بکری
۱۶	مال شیخ نسیار الدین بکری	۳۷	مال شیخ نسیار الدین می	۳۱	مال شیخ سہا الدین سہروردی
۱۷	مال شیخ وجیہ الدین اردو	۳۸	مال لال شہباز قلندر	۳۲	مال شیخ عبدالملک سہروردی
۱۸	مال شیخ عمار یاسر	۳۹	مال شیخ کریم الدین بکری	۳۳	مال قاضی محمد بکری
۱۹	مال شیخ زہرا بکری	۴۰	مال شیخ نور الدین بکری	۳۴	مال سید عثمان بکری
۲۰	مال شیخ سہیل بکری	۴۱	مال شیخ نور الدین بکری	۳۵	مال شیخ علاء الدین بکری
۲۱	مال شیخ شہاب الدین بکری	۴۲	مال شیخ علاء الدین بکری	۳۶	مال قاضی محمد بکری

۱۷

ردیف	فلاصه مطلب	ردیف	فلاصه مطلب	ردیف	فلاصه مطلب
۱۳۱	حال حضرت بیدائت	۹۰	حال سید شاہ جمال لاہور سے	۱۱	حال شیخ موسیٰ لاہور سے
۱۳۲	حال شہید بن عزیز الخلیف	۱۰۰	حال سید محمد سید محمد لاہور سے	۱۲	حال شیخ حاجی عبد الوہاب
۱۳۳	حال امیر بزرگ اللہ انصاری	۱۰۱	حال مولانا عبد کبیر سے	۱۳	حال شیخ بیدائت بیابانی
۱۳۴	حال حضرت مالک و نثار	۱۰۲	حال شاہ و دلدار سید کبرانی	۱۴	حال شیخ جمال دہلوی
۱۳۵	حال حضرت حبیب علی	۱۰۳	حال شیخ سید بیدائت کلکتہ	۱۵	حال شیخ ادرین دہلی
۱۳۶	حال حضرت سفیان ثوری	۱۰۴	حال شیخ جانم لاہور سے	۱۶	حال سید جمال الدین لاہور سے
۱۳۷	حال حضرت داؤد طائی	۱۰۵	حال شیخ سید صاحب بیابانی لاہور سے	۱۷	حال فرید منقح کشمیری
۱۳۸	حال صبر بن الفلام	۱۰۶	حال شیخ حسن لاہور کشمیر سے	۱۸	حال محمد دم سلطان شہزادہ
۱۳۹	حال امام عبد اللہ بزرگ مبارک	۱۰۷	حال شیخ بہرام کشمیر سے	۱۹	حال شیخ نوروز کشمیر سے
۱۴۰	حال محمد سماک	۱۰۸	حال شیخ عزیز کشمیر سے	۲۰	حال بابا داؤد خاکی
۱۴۱	حال شفیق سبغی	۱۰۹	حال شہید زور علی لاہور سے	۲۱	حال سید جلال شاہ لاہور سے
۱۴۲	حال یوسف اسپاٹ	۱۱۰	حال شیخ عبد العزیز کشمیری	۲۲	حال شہید محمد بخاری
۱۴۳	حال ابو سلیمان دہلی	۱۱۱	حال بابا عبد اللہ لاہور سے	۲۳	حال شیخ حسن کنگر لاہور سے
۱۴۴	حال شیخ بشیر لاہور سے	۱۱۲	حال شیخ جانم لاہور سے	۲۴	حال کھٹا برج دیباجی
۱۴۵	حال شیخ فتح بھٹا	۱۱۳	حال شیخ حامد قادر سے	۲۵	حال سید سلطان علی لاہور سے
۱۴۶	حال شیخ بشیر عاصی	۱۱۴	حال شیخ کرم اللہ رشتی	۲۶	حال خواجہ محمد پانی پنی
۱۴۷	حال شیخ امیر بخاری	۱۱۵	حال سکندر شاہ قریشی	۲۷	حال بابا ربوبی رشتی
۱۴۸	حال شیخ حاتم برون اصم	۱۱۶	حال شیخ شاہ مراد رشتی	۲۸	حال سید عادی اہلبک
۱۴۹	حال شیخ احمد فروری	۱۱۷	حال شیخ شہزادہ قریشی	۲۹	حال شاہ ازلی پوری
۱۵۰	حال شیخ مدد محاسبی	۱۱۸	حال شیخ شہزادہ لاہور سے	۳۰	حال بابا نصیب الدین لاہور سے
۱۵۱	حال شیخ ذوالقربی	۱۱۹	حال خواجہ ادریس قریشی	۳۱	حال سید شاہ لاہور سے
۱۵۲	حال ابو عبد اللہ شیبانی	۱۲۰	حال حضرت ابو ہریرہ	۳۲	حال سید عبدالرزاق



ردیف	علاء مطلب	ردیف	علاء مطلب	ردیف	علاء مطلب
۹۱	علاء مطلب	۱۱۵	علاء مطلب	۱۱۵	علاء مطلب
۹۲	علاء مطلب	۱۱۶	علاء مطلب	۱۱۶	علاء مطلب
۹۳	علاء مطلب	۱۱۷	علاء مطلب	۱۱۷	علاء مطلب
۹۴	علاء مطلب	۱۱۸	علاء مطلب	۱۱۸	علاء مطلب
۹۵	علاء مطلب	۱۱۹	علاء مطلب	۱۱۹	علاء مطلب
۹۶	علاء مطلب	۱۲۰	علاء مطلب	۱۲۰	علاء مطلب
۹۷	علاء مطلب	۱۲۱	علاء مطلب	۱۲۱	علاء مطلب
۹۸	علاء مطلب	۱۲۲	علاء مطلب	۱۲۲	علاء مطلب
۹۹	علاء مطلب	۱۲۳	علاء مطلب	۱۲۳	علاء مطلب
۱۰۰	علاء مطلب	۱۲۴	علاء مطلب	۱۲۴	علاء مطلب
۱۰۱	علاء مطلب	۱۲۵	علاء مطلب	۱۲۵	علاء مطلب
۱۰۲	علاء مطلب	۱۲۶	علاء مطلب	۱۲۶	علاء مطلب
۱۰۳	علاء مطلب	۱۲۷	علاء مطلب	۱۲۷	علاء مطلب
۱۰۴	علاء مطلب	۱۲۸	علاء مطلب	۱۲۸	علاء مطلب
۱۰۵	علاء مطلب	۱۲۹	علاء مطلب	۱۲۹	علاء مطلب
۱۰۶	علاء مطلب	۱۳۰	علاء مطلب	۱۳۰	علاء مطلب
۱۰۷	علاء مطلب	۱۳۱	علاء مطلب	۱۳۱	علاء مطلب
۱۰۸	علاء مطلب	۱۳۲	علاء مطلب	۱۳۲	علاء مطلب
۱۰۹	علاء مطلب	۱۳۳	علاء مطلب	۱۳۳	علاء مطلب
۱۱۰	علاء مطلب	۱۳۴	علاء مطلب	۱۳۴	علاء مطلب
۱۱۱	علاء مطلب	۱۳۵	علاء مطلب	۱۳۵	علاء مطلب
۱۱۲	علاء مطلب	۱۳۶	علاء مطلب	۱۳۶	علاء مطلب
۱۱۳	علاء مطلب	۱۳۷	علاء مطلب	۱۳۷	علاء مطلب



ردیف	تلامذہ مطلب	تلامذہ مطلب	تلامذہ مطلب
۲۲۳	حال شیخ علی مہامنی	حال شاہ جلال شہزادی	حال زین الدین کشمیری
۲۲۵	حال شاہ قاسم انوار	حال علی عثمان مندوسہ	حال شیخ پیر میر غنی
۲۲۶	حال زین الدین خوافی	حال شیخ حسین انبجی	حال شیخ نور الکر آبادی
۲۲۷	حال شیخ بریل الدین	حال رفیع الدین منوئی	حال عبداللہ کبر آبادی
۲۲۸	حال شیخ نور الدین	حال میر سید عبدالوہاب	حال شیخ بابا علی کشمیری
۲۲۹	حال شیخ بلو الدین	حال سید محمد غوث گوالیار	حال میر صالح کشتی
۲۳۰	حال شیخ احمد کتھو	حال بابا قاسم کشمیری	حال مولانا محمد ناردنی
۲۳۱	حال شیخ جمال گوجر	حال غیاث الدین گیلانی	حال شیخ حبیبی شکار
۲۳۲	حال مولانا جلال الدین	حال شیخ دہلیہ الدین گوالیار	حال شیخ بابا کر آبادی
۲۳۳	حال شیخ جلال الدین کشمیری	حال سید کشتی	حال مولانا سید محمد کشتی
۲۳۴	حال خواجہ شمس الدین بھٹو	حال نعیم کشتی	حال خواجہ محمد نیاز
۲۳۵	حال مولانا جلال الدین	حال محمد نواز گیلانی	حال حکیم سردار دہلوی
۲۳۶	حال مولانا علی توحیدی	حال عبدالملک جاس	حال شیخ دادو کشتی
۲۳۷	حال محمد امین شہزادی	حال میر محمد کشتی	حال شاہ ابوزاب لاہوری
۲۳۸	حال محمد رفیق کشتی	حال سید سعید کشتی	حال شیخ محمد الدین کشتی
۲۳۹	حال شیخ علی سوسنی	حال محمد کمال کشتی	حال میر محمد علی کشتی
۲۴۰	حال مولانا حسین اعظمی	حال مولانا شاہ گدا	حال شاہ نور الحق لاہوری
۲۴۱	حال شیخ جلال الدین	حال حبیب اللہ شہزادی	حال بابا زہرا کشتی
۲۴۲	حال شاہ احمد شرعی	حال موسیٰ کبرو	حال سید محمد امجد
۲۴۳	حال ملک بن الدین	حال محمد شریف کشتی	حال میرزا شہزاد کبر آبادی
۲۴۴	حال شیخ بوستان تھال	حال شاہ نعمت اللہ	حال خواجہ بلال کشتی
۲۴۵	حال مولانا شمیم	حال شاہ قاسم حقانی	حال بابا حبیب کشتی

ردیف	فصل مطلب	ردیف	فصل مطلب	ردیف	فصل مطلب
۲۹۸	حال مولانا محمد امین ز...	۳۳۸	حال فتح شاہ لاہور	۳۹۱	حال مولانا محمد امین ز...
۲۹۹	حال میرزا جو کثیر	۳۳۹	حال محمد اسماعیل کشمیری	۳۹۲	حال مولانا محمد امین ز...
۳۰۰	حال شاہ محمد کثیر	۳۴۰	حال خواجہ ابرار لاہور	۳۹۳	حال مولانا محمد امین ز...
۳۰۱	حال بابا عثمان کشمیری	۳۴۱	حال عبدالباقی کشمیری	۳۹۴	حال مولانا محمد امین ز...
۳۰۲	حال محمد شام کشمیر	۳۴۲	حال مولانا محمد امین ز...	۳۹۵	حال مولانا محمد امین ز...
۳۰۳	حال خواجہ عبدالرحیم کشمیری	۳۴۳	حال شاہ ولی اللہ	۳۹۶	حال مولانا محمد امین ز...
۳۰۴	حال مزاریات بکری	۳۴۴	حال میرزا یعقوب لاہور	۳۹۷	حال مولانا محمد امین ز...
۳۰۵	حال شیخ حسین بکلی	۳۴۵	حال شیخ عبدالجبار لاہور	۳۹۸	حال مولانا محمد امین ز...
۳۰۶	حال قاضی حیدر کشمیر	۳۴۶	حال حکم الہین صاحب سیہ	۳۹۹	حال مولانا محمد امین ز...
۳۰۷	حال مولانا غنی اللہ	۳۴۷	حال شاہ حیدر لاہور	۴۰۰	حال مولانا محمد امین ز...
۳۰۸	حال حکیم عنایت اللہ	۳۴۸	حال سید عبا و ان شاہ لاہور	۴۰۱	حال مولانا محمد امین ز...
۳۰۹	حال سلطان میرزا کشمیری	۳۴۹	حال مولانا محمد امین ز...	۴۰۲	حال مولانا محمد امین ز...
۳۱۰	حال ابو الفتح کشمیری	۳۵۰	حال مولانا محمد امین ز...	۴۰۳	حال مولانا محمد امین ز...
۳۱۱	حال شیخ محمد کثیر	۳۵۱	حال خان قاضی محمد لاہور	۴۰۴	حال مولانا محمد امین ز...
۳۱۲	حال قاضی دولت خانی	۳۵۲	حال نور حسین قادری	۴۰۵	حال مولانا محمد امین ز...
۳۱۳	حال شیخ احمد جویں	۳۵۳	حال مولانا محمد امین ز...	۴۰۶	حال مولانا محمد امین ز...
۳۱۴	حال شیخ مرزا کمال کشمیری	۳۵۴	حال مولانا محمد امین ز...	۴۰۷	حال مولانا محمد امین ز...
۳۱۵	حال شیخ ابلیس قادری	۳۵۵	حال مولانا محمد امین ز...	۴۰۸	حال مولانا محمد امین ز...
۳۱۶	حال میر شرف الدین کشمیری	۳۵۶	حال مولانا محمد امین ز...	۴۰۹	حال مولانا محمد امین ز...
۳۱۷	حال میر محمد ہاشم گیلانی	۳۵۷	حال مولانا محمد امین ز...	۴۱۰	حال مولانا محمد امین ز...
۳۱۸	حال مولانا علی اصغر	۳۵۸	حال قاضی محمد لاہور	۴۱۱	حال مولانا محمد امین ز...
۳۱۹	حال بابا محمد بیک	۳۵۹	حال مولانا محمد امین ز...	۴۱۲	حال مولانا محمد امین ز...



ردیف	علاء مطلب	علاء مطلب	علاء مطلب
۲۰	علاء بی بی حاج و حاج محمود	علاء بی بی لک کثیر	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۲۱	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی فاطمہ گیلانیہ	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۲۲	علاء بی بی خیرہ	علاء بی بی جمال خاتون	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۲۳	علاء بی بی ابوبکر	علاء بی بی محمد علی	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۲۴	علاء بی بی انیس	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۲۵	علاء بی بی فاطمہ شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی سوسن محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۲۶	علاء بی بی محمد	علاء بی بی حسن محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۲۷	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی اروین محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۲۸	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی معرفت محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۲۹	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی منصور محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۳۰	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی علاء الدین محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۳۱	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شیخ حسن بودا	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۳۲	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۳۳	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۳۴	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۳۵	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۳۶	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۳۷	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۳۸	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۳۹	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۴۰	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۴۱	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۴۲	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۴۳	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۴۴	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۴۵	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۴۶	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۴۷	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۴۸	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۴۹	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب
۵۰	علاء بی بی ام محمد	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب	علاء بی بی شاد و بی بی محبوب



تعمیر و ترمیم شد  
 تاریخ: ۱۰/۱۰/۱۳۸۵  
 محل: لاهور



















